

کارگران جهان متحد شوید

پیک انترناسیونالیستی ۲

سال سوم - تابستان ۱۳۷۸

● جنبش دانشجویی: شکاف در جبهه دوم خرداد

● آگاهی از نظرگاه مارکسیستی

● در بارهٔ لنینیسم

● حزب کمونیست کارگری: از سهند تا افستیتوی پرش

● چگونه تروتسکیست ها کارگران را به کشتار امپریالیستی کشاندند

فهرست مطالب

۳	جنبش دانشجویی: شکاف در جبهه دوم خرداد
۵	آگاهی از نظرگاه مارکسیستی
۸	در باره لنینیسم
۹	حزب کمونیست کارگری: از سه‌پند تا انستیتوی پرسش
۱۸	چگونه تروتسکیستها کارگران را به کشتار امپریالیستی کشاندند

نشریه پیک انترناسیونالیستی که هر فصل یکبار انتشار می یابد به تحلیل و تشریح مسائل تئوریک - سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مقالات ترجمه شده مندرج در این نشریه از میان مطبوعات "جریان کمونیست بین المللی" و "دفتر بین الملل برای تشکیل حزب انقلابی" انتخاب گردیده است . مسئولیت گزینش و انتشار این مطالب بعده هیئت مسئولین پیک انترناسیونالیستی و مسئولیت مسائل مربوط به ترجمه ، بعده مترجمین مقالات میباشد . تنها مطالبی که به امضای پیک انترناسیونالیستی درج میگردد منعکس کننده نظرات رسمی نشریه است .

Peyke Anternasionalisti
(Internationalist Messenger)
No:7 Summer 1999

بهاء برای اشتراک چهار شماره سالانه معادل ۱۲ دلار آمریکا

آدرسهای ما

P.A
P.O. Box 4118
M . P . O
Vancouver, B . C
V6B 3Z6
Canada

P.A
Box 163
433 23 Partille
Sweden

جنبش دانشجویی: شکاف در جبهه دوم خرداد

بدنبال شدت گیری جدال میان نمایندگان طرفدار خاتمی (مدافعین جبهه دوم خرداد) و محافظه کاران (مدافعین ولایت فقیه) حول لایحه «اصلاح قانون مطبوعات»، دور نوینی از کشمکشهای حکومت اسلامی آغاز شد. این لایحه با هدف محدود ساختن فعالیت مطبوعات وابسته به «جبهه دوم خرداد» ارائه گردیده بود. بدنبال واکنش اعتراضی احزاب و گروههای این جبهه، در شامگاه ۱۷ تیر تظاهراتی توسط تشکلهای دانشجویی مدافع خاتمی «دفتر تحکیم وحدت» و «اتحادیه ملی دانشجویان و فارغ التحصیلان»، با خواست لغو «لایحه اصلاح مطبوعات» و رفع توقیف روزنامه سلام سازمان یافت. این تظاهرات با برخورد وحشیانه و سرکوبگرانه نیروهای شبه نظامی و نظامی روبرو شد، در نتیجه تعدادی از دانشجویان کشته و زخمی شدند. انعکاس اخبار این وقایع در سطح جهانی، بیسابقه بود. درحالی که، کشتار بیش از صدهزار انسان در دهه ۶۰ بوسیله ادمخواران رژیم و در رأس آن «اصلاح طلبان» فعلی و سرکوب وحشیانه راهپیمایی کارگران نفت در سال ۷۵، هیچیک تا به این درجه مورد توجه رسانهای بین المللی قرار نگرفته بودند.

در این میان احزاب و سازمانهای اپوزیسیون، از جمله نیروهای چپ سخن از انقلاب قریب الوقوع در ایران رانده، و تلاش کرده اند تا از طریق برپایی اکسپوهای اعتراضی در حمایت از دانشجویان و ناعه نگاری به مجالس اروپایی و مسئولین سازمان ملل، راه «انقلاب» را هموار کنند. رخدادهای تیرماه سال جاری اما نه رویارویی انقلاب و ضدانقلاب بلکه جدال دو جناح در ضدانقلاب اسلامی و مدافعین آنها در اپوزیسیون بودند. نگاهی به سیر وقایع این حقیقت را روشن میسازد.

زمینه ها

محمدخاتمی در سال ۱۹۹۷ به نمایندگی از ائتلافی از نیروهای خط امام، جناح رفسنجانی و احزاب ملی گرا بقدرت رسید. این ائتلاف که با برنامه توسعه سیاسی یعنی اجرای کامل قانون اساسی و گفتگوی تمدن ها یعنی برچیدن موانع بر سر بهبود روابط با امریکا و بویژه اتحادیه اروپا به میدان آمد، باحمایت وسیع سرمایه داری جهانی بویژه اروپا روبرو شد. (۱)

تشدید بحران سرمایه داری، شکست سیاستهای اقتصادی رفسنجانی و فروپاشی بلوک شرق که عدم کارایی مدل اقتصاد دولتی را نیز بی اعتبار ساخته بود، زمینه های ائتلاف و چرخش خط امامی های سابق مدافعین خدامالکیتی (دولتی)، حکومت ثوکراسی و پان اسلامیسم به سوی لیبرالیسم را فراهم آورد.

طبیعتاً موفقیت این ائتلاف بدون مهار و سوق دادن مبارزات کارگری به مجرای قانون و قانون گرایی امکان پذیر نبود. به همین جهت ارگانهای کارگری جبهه دوم خرداد، خانه کارگرو شوراهای اسلامی با شعار اجرای قانون کار و ایجاد تشکلهای صنفی به میدان آمدند و در این مسیر به تشکیل حزب کار نیز مبادرت ورزیدند. (۳)

حمایت اتحادیه اروپا از ائتلاف جبهه دوم خرداد، تغییر سیاست آن از «گفتگوی انتقادی» به «گفتگوی سازنده»، بازگشت سفیران اروپا که در اعتراض به تروریسم جمهوری اسلامی تهران را ترک گفته بودند و قراردادهای کلان اقتصادی شرکت های اروپایی از جمله «توتال» که تشنجاتی را در روابط امریکا و اروپا دامن زد از اهمیت قضیه در نزد سرمایه داری جهانی خبر میداد. این روند با مقاومت جناح راست حکومت که بر ارگانهایی چون فرماندهی سپاه، قوه قضائیه،

مجلس، رادیو تلویزیون، بازار و شورای نگهبان، تسلط دارد، مواجه گشت. بطوری که آنها تلاش نمودند تا با استفاده از ارگانهای تحت کنترل خود از یکسو و گسیل اوپاشان شبه نظامی («گروههای فشار») برای حمله به مجامع هواداران خاتمی پیشروی جبهه دوم خرداد را سد کنند.

جنبش دانشجویی

یکی از مهمترین ابزارهای جبهه دوم خرداد در این جنگ قدرت، تشکلهای دانشجویی «دفتر تحکیم وحدت» و «اتحادیه ملی دانشجویان و فارغ التحصیلان» بودند. این دو ارگان از طریق برگزاری مراسم های اعتراضی بمثابه ابزارهای فشار این جبهه در مقابل حملات قانونی و غیر قانونی جناح راست عمل میکرده اند. این حرکات دائما با حملات گروههای فشار راست «انصار حزب الله» روبرو گشته و کار به زدو خورد خیابانی کشیده شده است. از این میان میتوان به چند نمونه اشاره نمود.

- برپایی تظاهرات و گردهم ایی در دفاع از کرباسچی شهردار تهران، یکی از اعضای موثر جبهه دوم خرداد که در اپریل ۱۹۹۸ به دستور رئیس قوه قضائیه بازداشت و سپس محاکمه شد.

- برپایی گردهمایی و تظاهرات در اعتراض به رد صلاحیت کاندیدهای جبهه دوم خرداد برای مجلس و شورای شهر و روستا

- برپایی گردهم ایی در اعتراض به تعطیلی روزنامه های طرفدار خاتمی از جمله «توس» و سپس «جامعه» و بازداشت مسئولین آن توسط قوه قضائیه.

اعتراض این تجمعات که سخنرانان آن از میان

وزیران، معاونین و نمایندگان مجلس بودند متوجه ارگانهای تحت کنترل جناح راست، و گروههای فشار بود، و بدون استثنا با حمله فیزیکی گروههای فشار راست، به زدو خورد کشیده میشد. این اوضاع در حقیقت انعکاس جنگ قدرتی بود که در بطن حکومت جریان داشت.

در مقابل حملات راست ها، جناح خاتمی در ائتلاف دوم خرداد عمدتاً بر پیگیری مسائل از مجرای قانونی و توافقات پنهانی اتکاء میکرد و این خود یکی از موضوعات مورد انتقاد از جمله لیبرالها و چپ ها بود. آنها معتقد بودند که سیاست مماشات جویانه خاتمی راست ها را در پیشبرد اهداف خود بی پروا تر میسازد. آنها میخواستند خاتمی بجای چانه زنی و توافقات پنهان و اشکار، به مردمی روی آورد که به او رای داده بودند...

وقایع اخیر

ریشه های وقایع اخیر را باید در لبریز شدن کاسه صبر دانشجویان مدافع جبهه دوم خرداد در مقابل حملات دائمی گروههای فشار، نیروهای نظامی و مماشات خاتمی با کارگردانان اصلی صحنه جستجو کرد. مسئله زمانی آغاز گشت که جناح راست با ارائه «لایحه اصلاح مطبوعات» تلاش نمود تا دامنه حضور مطبوعات متعلق به جبهه دوم خرداد را محدود سازد. روزنامه، «سلام» یکی از ارگانهای کارآمد مدافع خاتمی، به مدیریت «موسوی خونی» ها (۳) با چاپ نامه محرومانه سعید امامی (۴) یکی از اعضای بلندپایه وزارت اطلاعات مبنی بر اصلاح قانون مطبوعات و محدودیت فعالیت نویسندگان و روزنامه نگاران. پیشنهاد دهندگان «لایحه اصلاح مطبوعات» در مجلس را در وضعیت دشواری قرار داد. به همین دلیل موسوی خونی ها به دادگاه ویژه روحانیت فراخوانده شده و به مجازات

زندان، سه سال محرومیت از فعالیت مطبوعاتی و تعطیلی روزنامه به مدت ۵ سال محکوم گردید. محکومیت خوئیی ها و تصویب «لایحه اصلاح مطبوعات» خشم مدافعين جبهه دوم خرداد را شعله ور ساخت. تشکلهای دانشجویی این جبهه با خواست رفع توقیف سلام و لغو لایحه اصلاح مطبوعات دانشجویان را به راهپیمایی فراخواندند. این راهپیمایی با حملات نیروهای شبه نظامی راست و واحدهای رسمی پلیس مواجه شد و دامنه آن به خوابگاه دانشجویان کشیده شد. مهاجمان با به آتش کشیدن کوی دانشگاه تعدادی از دانشجویان را کشته و زخمی کردند. در اعتراض به این جنایت در روز ۱۸ تیر ماه تجمع وسیعتری از دانشجویان صورت گرفت و نمایندگانی از سوی احزاب و سازمانهای مدافع جبهه دوم خرداد و نمایندگانی از سوی دولت از جمله وزیر کشور و وزیر آموزش عالی در میان دانشجویان حضور یافته و رسماً از دانشجویان حمایت کردند. بدنبال آن دانشجویان بر خواسته های قبلی، مطالباتی چون دستگیری گروههای فشار، برکناری فرمانده نیروهای انتظامی و انتقال کامل اختیارات آن به دولت خاتمی را نیز افزودند.

شورای عالی امنیت ملی نیز با تشکیل جلسه، حمله به دانشجویان را محکوم کرده و سه تن از فرماندهان نیروهای انتظامی را به جرم مشارکت در صدور فرمان حمله به کوی دانشگاه برکنار نمود. شورای عالی امنیت ملی در اطلاعیه خود تصریح نمود که «این حادثه تاسف بار به هیچ وجه قابل قبول و گذشت نیست و دبیرخانه شورای عالی امنیت ملی این حرکت را محکوم کرده و با دانشجویان، مجروحان و حادثه دیدگان، اظهار همدردی میکند». خامنه ای نیز با اشک تمساح ریختن برای دانشجویان بر اطلاعیه شورای عالی امنیت ملی صحنه گذاشت. اطلاعیه شورای امنیت ملی، و عقب نشینی جناح راست که در موضع گیری خامنه ای انعکاس یافته بود، اختلاف قدیمی میان جبهه دوم خرداد را جانی دوباره بخشید. برخی (از جمله دفتر تحکیم وحدت) معتقد بودند که حرکت دانشجویان به اهداف خود مبنی بر عقب راندن جناح راست دست یافته است. برخی دیگر (از جمله هواداران احزاب ملی و ناسیونالیست که از عدم اتکاء خاتمی به «مردم» ناراضی بودند، موقعیت را برای یک پیشروی تعیین کننده استثنایی ارزیابی کردند. بدین ترتیب در جبهه دوم خرداد شکاف افتاد. در نتیجه جناحی از دانشجویان تلاش نمود تا با کشاندن مردم به صحنه، تکلیف جبهه دوم خرداد با جناح راست را یکسره کنند. بدین ترتیب دامنه حرکات دانشجویان، گرچه با اهداف مشترک اما تاکتیکی

های مختلف از درون دانشگاه به خیابانهای اطراف و زدو خورد با نیروهای شبه نظامی و پلیس کشانده شد.

بدنبال این حرکت و خارج شدن کنترل از دست جناح خاتمی، شورای امنیت ملی برگزاری اجتماعات و تظاهرات را غیرقانونی اعلام کرد. خاتمی تظاهرکنندگان را «اشوب طلب» توصیف نمود و آنها را مخالف با «اصل نظام» خواند. اما در عین حال ۱۵ حزب و سازمان مدافع خاتمی کوشیدند تا از کانال فراخوان به گردهمایی در روز ۲۴ تیر ماه در حمایت از دانشجویان و محکومیت خشونت، مجدداً ابتکار عمل را بدست گیرند. ولی با اعلام تظاهرات عمومی از سوی جناح راست در همین روز، مدافعين خاتمی نیز به این حرکت پیوستند. بدین ترتیب دو جناح متحداً به سرکوب حرکت دانشجویان پرداخته، موج بگیر و ببند، پرونده سازی و شکنجه دستگیرشدگان اعاز گشت.

واکنش چپ

آنچه که در موضع گیری های چپ در ارتباط با حرکات اخیر دانشجویی مشترک است این است که همگی آنها از این جنبش به نام «انقلاب در راه است» «نفس زندگی بخش انقلاب»، «شبح انقلاب» یاد کرده اند. آنها با تبلیغات وسیع و برگزاری اکسیونهای سراسری در خارج از کشور، کارگران و مردم زحمتکش را فراخواندند تا به صف دانشجویان پیوندند. درحالی که این جنبش نه جنبش نفی نظم حاکم بلکه نتیجه شکاف در درون مدافعين جبهه دوم خرداد بود. این حقیقت رامیتوان بروشنی در شعارها و رهبری آن مشاهده نمود. شعارهای این جنبش برعلیه جناح راست حکومت و ارگانهای تحت کنترل آن بود و رهبری آن نیز عمدتاً در دست ملی گرایان و لیبرالهایی بود که تنها خواهان اجرا و اصلاح قانون اساسی و برچیده شدن ولایت فقیه هستند. پیروزی این جنبش و پیوستن کارگران به آن جز تبدیل کارگران به سکویی برای تحولات دولتی و یا در عالی ترین شکل عروج یک جمهوری بورژوا امپریالیستی بدست فراکسیونهای دیگر بورژوازی نیست. خصلت یک حرکت و جنبش را نیز نه وسعت و شکل بلکه خواست ها و شعارهای آن جنبش تعیین میکنند.

چشم انداز یک انقلاب تنها از طریق به میدان آمدن جنبش مستقل کارگری با شعارها و برنامه نفی بردگی مزدی امکانپذیر است. پیش شرط قق چنین هدفی در سطح ملی و جهانی به تدارک آگاهانه حزب مداخله گر جهانی کارگری، گر

خورده است. بطوری که گشوده شدن راه انقلاب در یک نقطه بتواند با پشتیبانی طبقه کارگر بین المللی همراه شود.

کارگران!

ما باید فراکسیونهای مختلف بورژوازی را در جنگ قدرت تنها بگذاریم، ما نباید بگذاریم تا بورژوازی، با شعار نفی دیکتاتوری، نفی ولایت فقیه، و زنده باد دموکراسی، بار دیگر ما را به مسلخ کشاند. جنایات دیروز و امروز خامنه ای ها و خاتمی ها نباید ما را به دامان فراکسیونهای دیگری که جنایاتشان را به چشم دیده ایم بغلطاند. ما باید به حافظه تاریخی طبقه خود مراجعه نمائیم. با تجربه حکومت شاهنشاهی، تجربه قیام ۵۷، حکومت سحابی ها و داریوش فروهرها، بیست سال کشتار و جنایت خاتمی و خامنه ای ها، نباید اجازه دهیم تا بار دیگر نسلی از کارگران قربانی شوند.

ما نباید در مبارزه خود از نهادها و ابزارهای بورژوازی حتی به شکل تاکتیکی استفاده کنیم، نباید به فراخوان نهادها و ارگانهای حکومتی با اپوزیسیون بورژوازی برای ابراز ناراضیاتی پاسخ دهیم و بعنوان افراد منفرد در یک جنبش همگانی بورژوازی حل شویم. ما باید مبارزه طبقاتی را تشدید کنیم و جبهه سوم را بگشائیم. باید مخالفت خود را با کل نظام غیر انسانی سرمایه داری تنها و تنها از طریق طرح خواسته ها، بسط مبارزات از سطح کارخانه ها به منطقه و کل کشور، از طریق گردهم آیی های کارگری، از طریق انتخاب کمیته ها و هیئت ها و نهادهای ضروری در این گردهم آیی ها، نیروی خود را متمرکز کنیم. تنها از این طریق و با اتکاء به چنین ارگانهایی است که میتوانیم به صورت یک طبقه به میدان بیاییم.

در هر تظاهرات و اعتصابی، میبایست به جای شعار مرگ بر ولایت فقیه، مرگ بردیکتاتور و مرگ بر. . . شعار «القاء سیستم کار مزدی» بر پرچم ما نقش بندد. راه دیگری وجود ندارد.

سام میکائیلیان

زیر نویسها: ۱- مراجعه شود به یک انترناسیونالیستی شماره ۲۲ - مراجعه شود به یک انترناسیونالیستی شماره های ۴۰۳ و ۵ ۳- موسوی خونی ها، از نزدیکان خمینی و رهبر «دانشجویان پیرو خط امام» بود که در سال ۱۹۷۹ دیپلماتهای امریکایی را در سفارت امریکا در تهران به کروگان گرفتند. ۴- سعیدی امامی یکی از مسئولین عالیرتبه وزارت اطلاعات بود که از طرف رژیم به عنوان مسئول قتلهای زنجیره ای اخیر تهران معرفی شد. پس مدتی رژیم اعلام نمود که او در زندان خودکشی کرده

آگاهی طبقاتی از نظرگاه مارکسیستی

از انتشارات سازمان کارگران کمونیست - ترجمه م. شهرام - قسمت دوم

مقدمه

موضوع آگاهی طبقاتی با اینکه کمتر مورد بحث قرار گرفته اما هنوز سوزة اصلی سیاست انقلابی محسوب می شود. این مسئله به منزله چشم انداز طبقه کارگر است که به یک درک واقعاً جمعی و پویا نسبت به وضعیت تاریخی اش دست یابد، وضعیتی که ما در آن چگونگی تکالیف و ساختار یک شکل انقلابی را مشاهده می کنیم. در واقع، مفاهیم سازمانی، بعنوان نتایج منطقی از مسئله آگاهی بطور اعم و آگاهی طبقاتی بطور اخص حاصل می شوند. در مقاله زیر، این مسئله را از نقطه نظر مائوئیسم تاریخی بررسی می کنیم. در این نوشته، تاریخ پرولتاریا و تحلیل کمونیست ها، از مارکس تا بحال، به بحث گذاشته می شود تا به استنتاجهایی درباره آگاهی پرولتاریا دست یافته و از این نتایج، راهنمایی در پراتیک سیاسی مان مهیا سازیم.

تحلیل روزا لوکزامبورگ

اگر عجلاتاً نسخه های متفاوت استالینیستی، مائوئیستی و تروتسکیستی از مسئله حزب را به کناری نهیم (از آنجایی که محتوی آنچه که در تلاش معرفی آن به پرولتاریا هستند - یکی سازی سرمایه داری دولتی با سوسیالیسم - ایدئولوژی بورژوازی است) و به همانگونه، بررسی مواضع ضدحزبی جریانات گوناگون آنارشیستی، از پرودون تا کتون، را نادیده بگیریم (برای اینکه آنها آگاهی و بینش جهانی خرده بورژوازی را بیان می کنند) در محدوده چشم انداز پرولتری آن جریانی باقی می ماند که در عین واقف بودن به ضرورت حزب کمونیست، از قبول اینکه حزب، تنها گنجینه (یا حتی اصلی) آگاهی طبقاتی است سر باز زده و بدین اشاره دارد که جنبش پرولتری دیالکتیک مستقل، داخلی و خودبخودی خود در راستای کسب آگاهی سوسیالیستی را دارد. نوشتجات روزا لوکزامبورگ منشأ تمامی این مفاهیم است. ناتوانی وی در فرا رفتن از تجربه، از آمپریسم به یک دید علمی، موجب اشتباه او در درک آگاهی طبقاتی شد (بمانند ضعفش در درک بحران کاپیتالیستی - به مقاله "انباشت تناقضات" در "چشم انداز انقلابی" شماره ۶ مراجعه کنید).

ایده های روزا به هنگامی شکل گرفتند که گرایشات رو به افزایش اپورتونیست در حال آشکار کردن خود در جنبش سوسیال دموکراسی آلمان بوده و این مسئله با ظهور اعتصابات توده ای، بویژه در روسیه، مصادف شد. او اعتصابات توده ای را ستوده و آن را ریشه هر درک سوسیالیستی، و تصحیح کننده ای بر اپورتونیسم سوسیال دموکراسی مشاهده کرد.

جالب اینکه، می بایست که بعد از چندین سال دیدگاهی که هسته مرکزی موضع وی علیه دیدگاه های سوسیال دموکراسی بود، را بحث نماید:

«آنها بر این باورند که آموزش توده های پرولتر با روحیه سوسیالیستی بدین معنی است که برای آنان جلسه سخنرانی بگذارند و میان آنان جزوه و اطلاعیه پخش کنند. اما نه! مکتب سوسیالیستی پرولتاریا این همه را لازم ندارد. خود فعالیت، توده ها را می آموزاند.» (سخنرانی در افتتاحیه حزب کمونیست آلمان، روزا لوکزامبورگ)

حال، اگر فعالیت عملی ضروریست، منبع لازم برای مداخله تبلیغی و ترویجی است و این فرصت را برای پرولتاریا فراهم می آورد که شعارها و برنامه حزب را از آن خود سازد، نادرست بوده و بطرز خطرناکی نادرست است تا بر این استدلال باشیم که خود فعالیت عملی، آگاهی سوسیالیستی را به توده ها می آموزاند. اگر فعالیت عملی منبع آگاهی سوسیالیستی توده ای بود که مدتها پیش انقلاب شده و تمام گشته بود.

ایمان روزا به اینکه قدرت فعالیت عملی طبقه به آگاهی سوسیالیستی منجر خواهد شد وی را بدین باور کشاند که جنبش پرولتری آلمان بطور اتوماتیک هر گونه گرایشات بورکراتیک و اپورتونیست درون سوسیال دموکراسی را تصحیح کرده، و لزوم یک مبارزه فراکسیونی داخلی، و بعدتر بر علیه آن، را نادیده بگیرد. بر اساس نوشتجات وی از همان سال های ۱۹۰۶، او هرگز نتوانست بر این نقطه ضعف خطرناک فائق آید:

«اگر آلمان، در هر زمان و تحت هر شرایطی، قرار باشد مبارزات عظیم سیاسی را تجربه کند در همان حال دوران مبارزه اقتصادی فوق العاده ای نیز گشوده می شود. . . . در صورتیکه رهبران اتحادیه یا حزب بدور از جنبش یا علیه آن قرار بگیرند، موج حوادث آنها را به کنار خواهد زد و مبارزات اقتصادی و سیاسی بی حضور آنان تا حصول نتیجه ادامه خواهد یافت» (A.R، منتخب آثار، جلد اول، صفحه ۶-۲۳۵)

نتیجه این بود که روزا لوکزامبورگ هر بار که بر سر مسائل سازمانی بحث می نمود در اشتباه بود. وی در موضع گیری اش علیه تأسیس "بین الملل کمونیست" در خطا بود، به همانگونه که با تأسیس "حزب کمونیست آلمان" نیز به مدت طولانی به مخالفت پرداخت. این خطا دوباره به هنگام انشعاب از S.P.D. در ۱۹۱۴، و بعدتر، در انشعاب از U.S.P.D. در ۱۹۱۷ روی داد. و در گذشته دور یعنی ۱۹۰۴ نیز وقتی با پلخائف و تروتسکی "منشویک" علیه لنین در انشعاب R.S.D.L.P. همراه شد نیز در اشتباه بود. روزا بدینگونه علیه لنین استدلال نمود که:

«اشتباهاتی که یک جنبش کارگری واقعاً انقلابی مرتکب می شود، از نظر تاریخی بی نهایت بارورتر و با ارزش تر از خطا ناپذیری بهترین "کمیته مرکزی" ممکن است» (Neue Zeit، ۱۹۰۴، صفحه ۵۳۵)

این استدلال بدو شکل در اشتباه است. در وهله اول، این استدلال، کاریکاتوری از نظر لنین است. کسی که بخود زحمت مطالعه آثار وی را دهد این را می داند. در وهله دوم، این نظر از لحاظ منطقی نیز نادرست می باشد. یک کمیته

مرکزی درست بمراتب مفیدتر از یک جنبش کارگری خالص است که هر روز خود را "اشتباه" تابع بورژوازی می‌نماید! همینجا در آغاز، ما پرستش لوکزامبورگ از شکست را داریم که بعداً به آن برمی‌گردیم. اما در همان حال، اساسی است درخواست کنیم که لوکزامبورگیست‌های معاصر این سوال را پاسخ دهند: اگر دیدگاه‌های روزا دربارهٔ آگاهی طبقاتی از لحاظ تئوریک بدانسان فوق‌العاده بود، چرا در عمل او پیوسته دچار خطا می‌شد؟ بدین ترتیب برداشتهای خودبخودی گریانه لوکزامبورگ کاملاً هماهنگ با پراتیک سوسیال‌دمکراسی "رادیکال" می‌باشد به همانگونه که برداشتهای خودبخودی گریانه "اکنونیست‌ها" با پراتیک اتحادیه‌ها سازگار بود. بنابراین، جنبش خودانگیختگی نه زهر داروی رفومیسیم بلکه نتیجه آن است.

روزا در جاهای دیگر نیز در دام مفاهیم سوسیال‌دمکراتیک باقی می‌ماند. او به حمایت اکثریت، بیش از تأیید تاریخ و موازنه نیروها در رساندن پرولتاریا به قدرت توجه کرد. وی چنین بحث می‌نمود که:

«سوسیالیسم بدون اراده و عمل آگاهانه اکثریت پرولتاریا نمی‌تواند وجود داشته باشد» (A.R.، جلد دوم، صفحه ۲۰۶). و یا مجدداً با صراحت بیشتر: «لیگ اسپارتاکوس هرگز قدرت دولتی را بعهد نخواهد گرفت مگر از طریق اراده روشن و صریح اکثریت وسیع طبقه کارگر آلمان» (برنامه K.P.D.)

اما این فرض که امکان دارد تمامی یا حتی اکثریت طبقه کارگر تحت شرایط حاکمیت کاپیتالیستی قبل از تصرف قدرت و برپائی دیکتاتوری پرولتاریا در معنای کمونیستی آگاه شوند، ایده‌آلیسم صرف است. طبق این نظریه، حزب قبل از عمل، به انتظار بحد کمال رسیدن آهسته توده‌ها نشسته و به عوض رهبری، دنباله‌رو طبقه کارگر می‌شود. ولی شرایط زیستی و تسلط ایدئولوژی بورژوازی، آنها را از رسیدن به آن درجه از آگاهی، که روزا لطف نموده و قدرت را بدست بگیرد، بازمی‌دارد. اینجا، دوباره این لنین بود نه روزا که از "اکثریت گرابی" سوسیال‌دمکراسی برید و بحث نمود که انقلابات، مسئله توازن نیروهای طبقاتی است نه شمارش آراء. امروزه با وجود استراتژی‌های حاکمیت ایدئولوژیکی و زبردستی سیاسی طبقه حاکم که بمراتب تکمیل تر شده‌اند، برداشتهای لوکزامبورگ اتوپی محض هستند. روزا در مقابل مسئله

آگاهی یک راه حل کادویی ارائه می‌دهد: فشیسم (پرستش) اشکال مبارزه که بخودی خود بطور اتوماتیک منجر به آگاهی طبقاتی می‌شوند. از دید او، اعتصاب توده‌ای شکل سازمانی تکامل خودانگیخته آگاهی طبقاتی است یعنی یک نوع مایه کوبی سوسیالیستی توده‌ای:

«امروزه، زمانی که طبقه کارگر می‌باید بیاموزد، متشکل شود و خود را در مسیر مبارزه انقلابی رهبری کند... اعتصابات توده‌ای چونان روش طبیعی در بسیج بیرونی‌ترین لایه‌های پرولتاریا نمایان می‌شوند... مواجهه آشکار با قدرت مسلح دولتی، امروزه، جنبه حاشیه‌ای انقلاب محسوب می‌شود که در کل روند مبارزه توده‌ای پرولتاریا فقط یک لحظه می‌باشد» (A.R.، جلد دوم، صفحات ۸-۲۲۷)

از این رو، جای چندان تعجب نیست که لوکزامبورگ با دید مکتبی تجربه بعنوان منبع آگاهی پرولتری، و مبارزه برای قدرت که برای مبارزه توده‌ای خودانگیخته "حاشیه‌ای" بحساب می‌آید، نقش حزب را ناچیز بشمارد. استدلال او این بود که کارهای حزبی می‌توانند رشد آگاهی پرولتری که محصول "قوانین آهنین تاریخی" است را "کند یا تند" کند. همچنین روزا حزب را نه بعنوان ابزار تصرف قدرت، بل بدانگونه می‌دید که هرگاه پرولتاریا بطور اتوماتیک بحد کمال رسید قدرت، درست مثل یک میوه رسیده، بدامان آن می‌افتد:

«پیروزی لیگ اسپارتاکوس نه در ابتدا، بلکه در انتهای انقلاب است. پیروزی ما همان پیروزی توده چندین میلیونی پرولتاریای سوسیال‌سوسیالیست می‌باشد» (برنامه K.P.D.)

لیکن، همانگونه که لنین ذکر کرد قدرت به مانند آلو نیست که فرو بیفتد بلکه شیه شلغمی است که باید بیرون کشیده شود. دیدگاه‌های لوکزامبورگ به کانال لندوهر Landwehr Canal منتهی شد نه به یورش به کاخ زمستانی Winter Palace روزا بحث می‌نمود که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر به مبارزه سیاسی تبدیل می‌شود و بالعکس. یک نقل قول معروف از وی که بسیار محبوب طرفداران جنبش خودانگیخته می‌باشد چنین است:

«بطور خلاصه، مبارزه اقتصادی آن عاملی است که جنبش را از یک هسته مرکزی سیاسی به هسته دیگری ارتقاء می‌دهد.

مبارزه سیاسی متناوباً زمین را برای مبارزه اقتصادی حاصلخیز می‌سازد. هر لحظه، علت و معلول جابجا می‌شوند. بدین ترتیب، دو عنصر اقتصادی و سیاسی را می‌یابیم که گرایش به جداسازی خودشان از یکدیگر ندارند... در طول اعتصاب توده‌ای در روسیه، آنگونه که برنامه‌های کتابی بیان می‌کنند، صحبتی از نفی همدیگر نیست» («اعتصاب توده‌ای»، A.R.، جلد اول، صفحات ۲-۲۰۱)

اما همچون موارد متعدد دیگر، زیبایی اثر نوشته روزا فقر استدلال وی را پنهان می‌سازد. کاملاً صحیح است که مبارزات اقتصادی طبقه کارگر یا دقیقتر بگوئیم لحظات توده‌ای آن، مطالبات "سیاسی" را طرح می‌کند که نمایانگر آنست که طبقه کارگر خودش را تعریف نموده، هویت طبقاتی‌اش را آفریده و در مبارزه، منافع سیاسی و اقتصادی‌اش را به پیش می‌برد. ولی آگاهی پدید آمده و مطالبات سیاسی ارائه شده خودانگیخته در این نبردها، مطالبات کمونیستی و آگاهی کمونیستی نیستند، هرگز نبوده و به هیچ وجه نمی‌توانند باشند. اعتصابات توده‌ای چارلیست‌های بریتانیا (۱۸۳۹-۴۲) فقط خواست‌های اقتصادی نبوده و مطالبات سیاسی را مطرح نمود. اعتصابات توده‌ای پرولتاریای لهستان (۸۱-۱۹۸۰) صرفاً مطالبات اقتصادی نبوده و تا رویارویی‌های سیاسی پیش رفت. لیکن در هر دو مورد، مطالبات در جهت اهداف سیاسی بورژوازی بود و مسلماً مورد چارلیست‌ها مترقی، و مورد لهستان ارتجاعی بود. آنچه که روزا به هنگام تحسین‌هایش از اعتصاب توده‌ای روسیه (تجیدش از شکل مبارزه) فراموش می‌کند همان محتوای سیاسی آن مبارزه می‌باشد. مطالبات دمکراسی بورژوازی در همان آغاز، جنبش توده‌ای طبقه کارگر تحت رهبری متحدین روزا یعنی منشویک‌ها را مهار نمود و استقلال سیاسی آنها را بین برد. تنها زمانی که بلشویک‌ها بر مسکو مسلط شدند بخشی از طبقه کارگر از لحاظ سیاسی در جهت سیاست سوسیال‌دمکراتیک از سیاست بورژوازی به یقین بریده و در جستجوی برقراری هژمونی‌اش در انقلاب برآمد.

این بعد کاملی است، که روزا از چشم اندازهایش حذف می‌کند. یعنی مشکل را به سادگی به کناری می‌نهد. وی همانند بسیاری از غولان کوتاه فکر سیاسی معاصر، به طبقه کارگر یک نیمه آگاهی جمعی تاریخی نسبت می‌دهد که تخمیر هسته‌ای در راستای درک طبقاتی در حال شکل گرفتن است. پیروزی‌ها و شکست‌ها

بقیه از صفحه ۸

گزارش از جلسه عمومی ...

اما همه اینها با هدف زنده نگاه داشتن انقلاب پرولتری صورت گرفت. از دیدگاه کمونیست های چپ این برای لنین بازگشت به عقب بود. علیرغم مباحثات لوگزامبورگ با لنین بر سر مسئله ملی، موضع لنین تغییری نکرد.

بعد از سوء قصد به جان لنین در سال ۱۹۲۲ قدرت از دست او خارج شد. لنین نیز به این تشخیص رسیده بود که قدرت شوراها آغاز به ریزش کرده است. با عروج استالین به قدرت. ضدانقلاب پیروز شد.

ایا ما میتوانیم خود را لنینیست خطاب کنیم؟ مطلقاً نه. بخاطر سنگینی تاریخی که بر گرده دارد، و بخصوص بخاطر مخالفت با آخرین نظرات لنین. با این همه متد لنین در مواجهه با واقعیات، در انطباق با متد مارکسیسم بود و ما میتوانیم از آن درس بگیریم.

پایان

کتابهای مفید برای مطالعه در این زمینه:

Neil Harding, Lenins Political Thought

M. Liebman, Leninism Under Lenin

ادرس های تماس با

حزب کمونیست انترناسیونالیست
(باتالیا کمونیست ها)

CP 1753
20100 Milano
ITALY

سازمان کارگران کمونیست

P.O. Box 338
Sheffield
S3 9 YX

E_mail:
cwo@londonmail.com

شبکه اینترنت:

wohttp://www.ibrp.org

نمی تواند بدین صورت مطرح باشد. حزب می باید در پیشاپیش منطق وقایع بوده، درس های تجربه کارگران را آموخته، و این تجارب را در برنامه و تشکیلاتش محفوظ نگاه داشته تا در دوره های حاد مبارزه به طبقه کارگر بازگرداند. آگاهی طبقاتی، بیرون از مراحل مبارزه توده ای با افزودن بر غنای برنامه ای و به هنگام مبارزه توده ای با از آن خود کردن برنامه توسط پرولتاریا. رشد میکند.

از دیدگاه جنبش خودانگیختگی به آگاهی نگریستن، به مشاهده طبقه کارگر به گونه ذات متافیزیکی منجر می شود، و این در مورد لوگزامبورگ بطرز قابل توجهی صحت دارد. در آثار وی، هیچ جا به ایده ای درباره تقسیم بندی ها، وجود لایه های پیشرو یا عقب مانده، یا تضادهای درون طبقه کارگر برنمی خورید؛ همه اینها در یک خودانگیختگی افراطی به تحلیل می رود. حال، این را با لنین مقایسه کنید که حتی در اعتصابات توده ای، شامل تمامی پرولتاریا، هنوز لزوم جلب حمایت آگاهترین کارگران از حزب را مشاهده می نمود. آگاهترین کارگران یعنی آنانی که، حمایت رزمندگان پا برجا را کسب کرده، و انگاه کل طبقه را به مبارزه بکشاند. لنین در مقاله اش "اعتصابات کارگری در روسیه" با استخراج آمارهای تزاری سالهای ۶-۱۹۰۵، دیدگاهش را تقویت می نماید. بر اساس این اطلاعات، در وهله نخست، کارگرانی که به بهترین نحو مشکل شده بودند (در صنایع بزرگ، بویژه کارگران فلز)، ضربه را بر دیکتاتوری فرود آورده بودند. این کارگران مشکل، بخاطر اهداف سیاسی، توده کارگران متوسط و عقب مانده را به مبارزه کشانده، پیگیرتر از دیگران بوده، و به نسبت کارگران دیگر، به مدت طولانی تر و دفعات بیشتر، در اعتصابات بوده اند. وظیفه اقلیت کمونیستی، جلب آنان بود.

تحلیل لنین بما هدف سیاسی، و استراتژی رسیدن به آن را نشان میدهد. در حالیکه تحلیل لوگزامبورگ ما را به حاشیه پرستش خودانگیختگی محدود می کند. این را به خاطره روزا مدیون هستیم که خطاهایش در اینباره را، از جنبش کمونیستی ریشه کن سازیم.

هرگونه نتیجه ای دارد جز این که منبع همیشه مملو آگاهی پرولتری را پر نموده و لبریز سازد:

«ارزشمندترین چیز، رشد معنوی پرولتاریاست، چرا که در فرونشینی و طغیان تند و تیز موج انقلابی، ماندگارترین است. پیشروی پرولتاریا با جهش و پرش، یک ضمانت نقض نشدنی از پیشرفت بعدی اش، در مبارزات اجتناب ناپذیر اقتصادی و سیاسی که در پیش روی خواهد داشت در اختیار او میگردد» (اعتصاب توده ای)

اما این رشد تکاملی آگاهی طبقاتی، یک افسانه است. آگاهی پرولتاریا به غیر از دوره های مبارزه آشکار، عقب نشسته و طبقه کارگر اتمیزه میشود. کارگرانی که در ۱۹۰۵ شوراها را خلق کردند در ۱۹۱۴ به نفع جنگ رژه نظامی رفتند و هنگامیکه در ۱۹۱۷ مجدداً شوراها را افریدند، خطاهای ۱۹۰۵ را تکرار کردند. یاس و نتایج سیاسی نادرست به همان آسانی میتواند حاصل تجربه کارگری باشد که رشد آگاهی طبقاتی.

انچه که کارگران منفرد لهستانی (عرفان مذهبی) یا حتی لایه های بیرونی آنها (خودگردانی) از تجارب اخیرشان بدست می آورند، نه درسهای واقعی این تجارب بوده و نه چیزی که پیشگام کمونیست از این تجارب نتیجه بگیرد. حتی در دوره های پیشروی، یک محدودیت عینی برای آگاهی پرولتری وجود دارد. ولی طبقه کارگر در مراحل عقب نشینی یا شکست از لحاظ ایدئولوژیکی عقب می نشیند و این بدین خاطر است که آگاهی برای طبقه کارگر یک آگاهی گروهی است و تنها یقیناً در حین مبارزه انرا بصورت جمعی تجربه میکند. به هنگام شکست، وقتی که طبقه کارگر اتمیزه و منفرد می شود آگاهی اش به درجه فردگرایی بورژوایی رجعت می کند. و منبع آن می خشکد.

مفاهیمی بمانند برداشتهای لوگزامبورگ به ماتریالیسم فوئرباخ بازمی گردد که آگاهی را محصول مستقیم تجربه، مشاهده می کرد. پایه تنوریک "دنباله روی" او آشکارا در بیانات متعددش نشان داده شده است بخصوص جاییکه می گوید:

«ناخودآگاهی قبل از خودآگاهی است. منطق پیروسة تاریخی قبل از منطق ذهنی هستی بشری است که در روند تاریخ مشارکت می کند.» (مسئله سازمانی سوسیال

دموکراسی روسیه)

لیکن برای یک حزب کمونیست مسئله

درباره لنینیسم

گزارش از جلسه عمومی C.W.O ترجمه: Sid

۲- مرحله دوم : جنگ و انقلاب

در سال ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول آغاز شد. سوسیال دموکراسی وقت از جنگ پشتیبانی نمود. دیگران مانند کاتوتسکی به پاسیفیسم در غلطیدند. لنین تنها رهبری بود که شعار «جنگ امپریالیستی را به جنگ داخلی تبدیل کنیم»، یعنی جنگ طبقاتی را داد.

در سال ۱۹۱۶ لنین نوشت، امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری است. این اساس سیاست او تا سال ۱۹۲۱ بود. او بحث نمود که سرمایه داری وارد مرحله گندیدگی خود شده است و در همه جا انقلاب کارگری میبایست در دستور روز پرولتاریا قرا گیرد. بدین ترتیب دیگر برنامه سابق بلشویکها کهنه شده بود و او در تزه‌های اوریل خود به بلشویکها نشان داد که باید تحت عنوان کمونیسم، جهت به قدرت رسیدن پرولتاریا مبارزه کنند. با موج انقلاب فوریه ۱۹۱۷ لنین به روسیه بازگشت. وی با دولت وقت که از جنگ پشتیبانی و از تقسیم زمین ممانعت میکرد، به مبارزه برخاست. در اکتبر بلشویکها با کسب اکثریت در شوراها دولت را سرنگون کردند. در تابستان ۱۹۱۷ لنین مهمترین اثر خود، «دولت و انقلاب» را نوشت. این نوشته بخوبی نشان داد که دیدگاه او چقدر کمونیستی و در مغایرت با تمام نظراتی قرار داشت که حول نقش حزب طرح شده بود.

در مدت ۶ ماه کارگران کارخانه ها و شوراهایشان متهورانه ترین انقلاب کارگری را به پیش بردند و صلح برقرار شد، سپس یک برنامه همگانی، از جمله سواد آموزی و نقش نوین زنان در جامعه به اجرا درآمد.

مرحله سوم : ضد انقلاب (۱۹۲۴ - ۱۹۲۱)

کوشش ۱۴ ارتش سرمایه داری برای تحمیل جنگ به روسیه، ضربات بزرگی به کارگران و بلشویکها وارد ساخت. در سال ۱۹۱۹ برای گسترش انقلاب پرولتاریا انترناسیونال سوم تاسیس گشت. اما در سال ۱۹۲۱ معلوم شد که انقلاب در المان شکست خورده است و بدین ترتیب انقلاب در روسیه در انزوا قرار گرفت. در این زمان کارگران کوششهای دست به شورش زده و خواستار انتخابات جدید شورایی و پایان دادن به برنامه کمونیسم جنگی شدند. در ایندوره، سنوال اینکه چه باید کرد، در صف انقلابیون جدایی ایجاد نمود. لنین برنامه نپ را ارائه کرد و انرا یک برگشت به عقب خواند. او در کتاب «بیماری کودکی چپ روی» ایرادات نادرستی به حزب کمونیست ایتالیا به رهبری بوردیگا گرفت. لنین در انترناسیونال سوم بر لزوم دخالت در پارلمان، حمایت از اتحادیه ها، جبهه مشترک با سوسیال دموکراسی و پشتیبانی از «انقلابات ملی و ناسیونالیستی» پای فشرده.

سازمان کارگران کمونیست (انگلستان) جلسات عمومی را با شرکت علاقه مندان به مباحث جنبش سیاسی پرولتاری برقرار میکند. اینبار موضوع بحث لنین و لنینیسم بود. من تلاش کردم تا خلاصه انرا برایتان ترجمه کنم، امیدوارم مفید باشد.

لنینیسم

اصطلاح لنینیسم بوسیله خود لنین رد میشود. او در واقع متد مارکسیسم را برای طبقه کارگر و درک جهان بکار برد و انرا در پراتیک قرار داد. بلشویکها اغلب عبارت لنینیست را، تا قبل از ۱۹۱۴ بکار میبردند. علت این امر این بود که لنین موجب انشعاب در حزب سوسیال دموکرات روسیه شده بود. در این جدایی افراد صاحب نفوذ و سرشناسی مانند اکسلرود، زاسولیچ، پلخانف و مارتف در صف منشویکها بودند. در نزد بلشویکها لنین تنها فرد صاحب نام بود.

استالین در سخنانی شبه مذهبی خود در مراسم تشییع جنازه لنین اعلام کرد که «ما کمونیستها مردمی از سرشت ویژه ای هستیم». او ضمن اشاره به بنیادهای لنینیستی اظهار داشت که ایدئولوژی حزب مارکسیسم - لنینیسم است. این ایدئولوژی در حقیقت یک ایدئولوژی ضد انقلابی بود که هیچ رابطه ای با انقلاب اکتبر نداشت.

تفکر سیاسی و عملکرد لنین

زندگی سیاسی لنین را میتوان به سه مرحله تقسیم کرد.

۱- مرحله اول ۱۹۱۴ - ۱۸۹۹، از سوسیال دموکراسی تا انقلابی گری

در ایندوره لنین جزوه «توسعه سرمایه داری در روسیه» را به رشته تحریر درآورد. او این واقعیت را درک کرد که روسیه سرمایه داری است و مسئله تنها ضعیف بودن بورژوازی است و در عین حال این بحث را در چه باید کرد (۱۹۰۲) پیش کشید که روسیه به یک انقلاب سیاسی بورژوایی نیازمند است. انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نشان داد که توده ها دارای چه قدرتی هستند. لنین از تجربه انقلاب این درس را گرفت که گرچه بورژوازی روسیه بسیار ضعیف است، انقلاب نمی تواند یک انقلاب بورژوا دموکراتیک باشد و وظیفه پرولتاریاست تا انقلاب را بدون وقفه به سرانجام رساند. او به این مهم نیز اشاره کرد که شوراها شکل سیاسی حاکمیت طبقه کارگر در آینده خواهند بود. این نظرات او را بیشتر از منشویکها جدا ساخت و دو گروه که هیچکدام دارای نفوذ چندانی نبودند، سرانجام در سال ۱۹۱۲ از یکدیگر جدا شدند.

حزب کمونیست کارگری:

از سهند تا انستیتوی پرسش

محمد کشاورز قسمت اول

توضیح :

در ماه آوریل گذشته حزب کمونیست کارگری ایران (حککا) دستخوش تجزیه ای پرشتاب گشت. بدنبال انتشار اطلاعاتی مطبوعاتی یکی از بنیانگذاران این حزب، موجی از کناره گیری ها براه افتاد. و به مجرد اشکار شدن شکاف درون رهبری، پیکره «حزب» در یک انفجار سیاسی از هم گسست. رخدادهای مربوط به این واقعه، تشابهی به بحران یا قطب بندی های سیاسی ناشی از آن، در احزاب مدرن سیاسی نظم موجود، نداشت. این تحولات بیشتر یادآور حوادث مشابه در چپ ایران در گذشته بودند. و همچون حوادث پیشین دلایل سیاسی-تاریخی این رخداد نیز در درون غبار ناشی از «ریزش ناگهانی» گم گشت.

انگونه که از مضامین اعلامیه های مستعفیون از حککا بر می آید، دلایل جدایی ها، حول خطوط سیاسی مشترکی دور میزند؛ ناتوانی «رهبری حزب» در تحقق اهداف و وظایف تعیین شده، چرخش از مواضع برنامه ای و اتخاذ سیاست های جدید مغایر با اهداف پیشین از جمله مهمترین دلایل ذکر شده میباشند. در عین حال آنان از آنچه که دستاوردهای تاریخ تائکونی این جریان نامیده اند، دفاع کرده اند. امری که در نزد مستعفیون چونان دفاع از «آرمان سوسیالیستی» کارگران جلوه یافته است.

رهبری حککا، برغم تلاش ناموفق در کم اهمیت جلوه دادن این واقعه، توضیح سیاسی بحران و تجزیه «حزب» را موقوف به «واقعیات آینده» نمود. منصور حکمت ضمن تأکید بر پایداری به مبانی نظری تائکونی اش، مواضع امروز حزیش را حاصل تکامل «کمونیسم کارگری» خواند.

صورت مسئله چنین است: انفجار سیاسی حککا محصول کدام دلایل سیاسی-تاریخی بود؟ این واقعه بر بستر کدام زمینه های سیاسی و تشکیلاتی رخ داد؟ آیا مکانی که امروز حککا در صحنه سیاست احراز کرده است نشانگر برش این حزب از مواضع برنامه ای خود است؟ اگر پاسخ مثبت است، پس ماهیت چرخش سیاسی حککا چیست؟ جایگاه مستعفیون حزب چگونه تبیین میگردد؟ و اگر پاسخ منفی است، پس الزاما باید پذیرفت که حزب کمونیست کارگری امروز غایت منطقی مسیری بیست ساله است. در اینصورت باید بتوان خط سیری که حککا را بدینجا رسانده است را بی گرفت. نضج گام به گام عناصر فکری آنرا در مراحل تاریخی مختلف حیات این جریان نشان داد. و از این رهگذر، چشم انداز آتی حرکت حککا و مستعفیون آنرا ترسیم کرد. این نوشتار کوششی است به منظور پاسخ به سؤالات یاد شده.

این مبحث، با نگاهی به بولتن مباحثات درونی حککا آغاز میگردد. این، نگاهی است گذرا به شیوه و جایگاه بحث و نظر در سنت «حزب کمونیست کارگری». سپس مضمون مباحثات و نظرات مستعفیون مرور میشود. انگاه از مجرای نقد دیدگاه مستعفیون به بحران، به زمینه های سیاسی و شکاف تشکیلاتی که انفجار سیاسی حزب کمونیست کارگری را رقم زد، میرسیم. بخش بعدی این مبحث، با بازگشت به صورت مسئله، به بررسی فشرده تاریخ حککا، «از سهند تا انستیتو پرسش» اختصاص می یابد. منابع و توضیحات ضروری بصورت زیرنویس درانتها ذکر میشوند.

حادثه نابهنگام

درست به هنگامی که صلاحیت «رهبران» حککا برای اشغال مناصب «دولت الترناپو» در احساسات اتشین اکتیویست ها رنگ یک باور جدی می یافت، ناقوس ناکامی این رویای نابهنگام، در میان جمع رهبری نواخته شد. رضا مقدم یکی از بنیانگذاران «حزب کمونیست کارگری» در اطلاعیه مطبوعاتی خود، شکست حزب و کناره گیری از آن را اعلام داشت. این اعلام شکست، اگرچه در نزد کمونیست ها امری قابل انتظار بود (۱)، اما برای احزاب همدریف، همچون حادثه غافلگیر کننده ای تجلی نمود. فریاد «فاجعه را باور کنید» خود نشان از ناباوری بخشی از پیکره حککا داشت. ناباوری به «رهبر پرستی مجاهدینی»، به رقابت بیرحمانه «شخصیت های» طالب نام و سرانجام ناباوری به آنچه دیده بدان گشوده بودند. (۲)

برخی اطلاعیه های مستقیم اشاره به مباحثاتی داشتند که در سطح کمیته مرکزی و بدور از چشمان اعضای حزب در جریان بود، یعنی بحث نظری بصورت غیر علنی، که سرانجام با جدایی عده ای، علنی گشت. البته این جدایی محصول مباحثات نبود. به وارونه، این بولتن بحث بود که بعنوان نتیجه جانبی جدایی ها، منتشر گشت.

مباحثات در اینه نئوآستالینیسیم

نقطه آغاز مباحثات در بولتن، انگونه که از مضمون آن پیداست، ارائه یک طرح پیشنهادی از جانب بهمن شفیق برای تشکیل انترناسیونال توسط «حزب کمونیست کارگری» است. اما نظریه پرداز حککا تفسیر طرح مزبور از «کمونیسم کارگری» را نمی پذیرد. طرح پیشنهادی در چند رفت و برگشت قلمی جای خود را به ابراز مخالفت رسمی با «رهبری» میدهد. این کار، در نزد آقای حکمت، گستاخی غیر قابل گذشتی جلوه گر میشود. از این رو او عواقب احتمالی این اقدام «مخاطره آمیز» را به عضو کمیته مرکزی، گوشزد میکند:

«اگر رفیقی میخواهد از یک چرخش برنامه ای و هویتی در حزب، یا رهبری حزب، سخن بگوید، باید بداند که وارد مهمترین مباحثه زندگی سیاسی اش شده است»

نادر (محکمات) است ترجمه های خود را چک کنید، بولتن مباحثات درونی، حککا، ص ۱۰

ابراز مخالفت با منصور حکمت، یک سنت شکنی در میان پیروان «کمونیسم کارگری» است. از همین رو اقدام «شفیق» بس غریب و پر معنی جلوه میکند. «کمونیسم کارگری» هم تاریخ و هم ایده هایش، در فرد معینی تجسم یافته است. این آئین، اگر چه سیستمی از نظریات قابل تعریف، از پایه ای ترین مسائل اقتصاد و سیاست دنیای امروز

ندارد، لیکن اداب و رسوم و پیروان قابل روئیتی دارد. اعلام مخالفت با خالق این آئین، انهم در انتظار پیروان، برگشت از آئین است. حتی اگر با پرچم دفاع از همان مقدسات باشد. تا کنون در تاریخ این «طریقت» رسم به گونه ای دیگر بوده و هر آنکه ایمانش سست میگشت، گوشه عزلت می گزید و شرمسار از نالایی خویش، رنج انزوا را به جان می خرید. اما اعلام مخالفت هرگز رخ نمیداد. بهمن شفیق خود میداند که چه چیزی مایه تعجب گشته است.

«... رفیق نادر از اینکه من اختلافات پایه ای با درک کنونی حزب دارم شوکه بنظر میرسد. واقعیت اینست که از وجود چنین اختلافاتی شوکه نشده است، از اینکه انرا رسماً اعلام کرده ام متعجب شده است. اگرچه هم به خود او و هم به رفقای دیگر گفته ام که درک من از کمونیسم و مبارزه کمونیستی با درک آنها متفاوت است»

بک گام به پیش چند گام به پس، بهمن شفیق این اعلام مخالفت رسمی، حکایت از آن داشت که اعتقادات پیروان کمونیسم کارگری در معرض طوفان تردید قرار گرفته است. علنی شدن بحث نظری تحت عنوان «مباحثات درونی»، بازتاب این حقیقت بود.

نوشته «یک گام به پیش، چند گام به پس» حاوی موضوعات متنوعی است. حمله به سیاست اکسیونهای ایزوله شده در حاشیه خیابانهای شهرهای اروپا، موضع حککا در قبال انتخابات ریاست جمهوری در ایران، بطالت پیش بینی های بعمل آمده در بعد از عروج خاتمی به قدرت، و بالاخره تلاش جهت زیر سوال بردن تحلیل های حککا و پیشبینیانش از قدرت سیاسی و جناحهای آن در ایران از جمله این موضوعات است. نگارنده میکوشد تا بر خلاف حزیش، واقعه انتخابات را بمثابة یک شکست در توازن قوای اجتماعی به تصویر کشد. شفیق در اعتراض به موضع حککا در قبال انتخابات، سخن از «جنبش طبقه متوسط» و جبهه مشترک آنان میراند. او عروج جبهه دوم خرداد را ماحصل تغییر تحولات بورژوازی در عرصه ملی و بین المللی، در دنیای پس از فرو پاشی شرق، ارزیابی میکند و با اشاره به تحولات دوران رفسنجانی می نویسد که:

«تقویت مبانی اقتصادی بورژوازی، همراه خود تقویت مواضع ایدئولوژیک این طبقه را به ارمغان آورده بود. در چنین شرایطی بود که جامعه مدنی بعنوان پلاتنوم مشترک تمام جنبش های اعتراضی طبقات مبنایی جامعه به میدان کشیده شد» همان منبع بدین ترتیب بهمن شفیق پرغم اعلام التزام چندین

باره اش به «کمونیسم کارگری» بنیاد مواضع برنامه ای حککا را درهم میریزد. اتخاذ چنین موضعی به معنای معرفی حککا بمثابة زائده دفاعی «طبقه متوسط» است. منصور حکمت اما با آگاهی بر نابینائی سیاسی نظر مقابل، انرا در همان جایگاهی قرار میدهد که خود میبایست از آن دفاع میکرد:

«و اما توهیم اینست که می پندارد اینها را می شود به نام مارکسیسم در این حزب عرضه کرد. خیال می کند میتوان با ایدئولوژی دوم خرداد در این حزب «اپوزیسیون کارگری» درست کرد، یا دقیقتر، با کارگر کارگر گفتن میشود در این حزب اپوزیسیون دوم خرداد درست کرد»

بدین سان تعلق بهمن شفیق به جبهه دوم خرداد اعلام و از هدف او جهت ساختن اپوزیسیون وابسته به «دشمنان» پرده برداشته میشود. این یک رهنمود سیاسی است. فراخوانی است به پیروان جهت مقابله با «دشمن داخلی». یاران، لیبیک گویان سر میرسند. طرف مقابل در حلقه محاصره توهین و ازار روانی قرار می گیرد.

بولتن مباحثات حککا در واقع سند ناکامی یک حزب نئوآستالینست در ایجاد قرنطینه برای افراد «مسئله دار» است. زیان سیاسی بکار رفته در این بولتن رویه داخلی ادبیات حککا در مواجه با احزاب همدریف است. زبانی اکنده به سخره و تحقیر. ادبیاتی که میکوشد تا دیگران «حزب» را همانگونه که ارباب اندیشه کلیشه می کند باور کنند. آنکه چنین نکند مستوجب مجازات است و باید خوار و ذلیل شود. آنچه بر مستعفیون این حزب گذشت گواه حقیقت دیگری نیز هست. این حقیقت که اگر بحران کنونی حککا در شرایط جغرافیایی چون منطقه مرزی ایران و عراق رخ میداد، پیامدهای دیگری داشت. پیامدهای مشابه آنچه در نزد مجاهدین و فدائیان بوقوع پیوست. اما شرایط عینی و روند وقایع بگونه ای بود که چنین نشد. یا این وصف منصور حکمت در مقدمه صفحه اول این بولتن به صراحت میگوید که اگر مسئله استعفاها روی نمیداد همین بولتن دست چین شده نیز منتشر نمی گشت:

«... اگر مسئله استعفاهای رفقایایی از کمیته مرکزی روی نمیداد، بحث رفیق بهمن شفیق، مانند بحثش در پلنوم اخیر بود چندانی پیدا نمی کرد. وجه بسا مانند بحث های دیگر در کمیته مرکزی نشر آن ضرورت پیدا نمی کرد»

رهبر و توده در مباحثات حککا

ایده و نظر، هم در احزاب کلاسیک بورژوازی و هم در احزاب پرولتری، ارتباط لاینفکی با جنبشهای طبقاتی، با تاریخ حرکت این جنبش ها در عرصه سیاست دارد. یک گرایش معین فکری، یک جریان

جدی سیاسی، و بویژه نیرویی که خود را منتسب به طبقه کارگر میکند، در اولین گام جایگاه خود را در این تاریخ می یابد و ارتباط خود را با سنن و گرایشات متنوع فکری تعریف میکند. در هر تلاش برای استحکام مواضع یا تکامل نظری، گام ماقبل از خویش را معرفی مینماید. نقاط ضعف و قوت آنرا بیان میکند.

نئوستالینیسیم پیرامونی اما در این زمینه به فرقه های شبه مذهبی شرقی نزدیک تر است. رهبران اینگونه تجمعات سیاسی مدام در حال نمایش پهلوانی های فکری و سیاسی خود هستند. در عرصه نظری، اگر بتوان سخنی از نظر به میان آورد، رهبر هم خالق و هم ناجی «ایده رهایی بخش» است. او تجسم و کالبد آن است. پیروان مومن به بانی آئین مقدس، از قدرت سحرآمیزی در مجامع و معرکه های سیاسی نشعه می شوند. منصور حکمت از جنس چنین رهبرانی است. در نزد پیروان او که مجذوب رهبرند، ابراز نظر دیگران، ایمان جمع را خدشه دار میکند.

مباحثه سیاسی با تربیت و عادات آنان سازگار نیست. آنجا که شرایط عینی بحث جمعی را تحمیل کرده است، آنها خواهان توقف از میشوند:

«جای خوشحالی بود که اگر در کمیته مرکزی بحث هایی جدی حول انترناسیونال، مارکسیسم، تحلیل اوضاع سیاسی ایران، جهان و غیره، بحث هایی که نشان میداد تئوری پشت آن هست درمیگرفت. بحث هایی که در تاریخ این حزب و جریان ما فقط یک نفر انهم رفیق نادر پرچمدار آن بوده است. اما ایا بحث های اخیر نمونه چنان بحث هایی است که انتظار می رود کمیته مرکزی حزب به آن مشغول باشد؟» تهلا دانشفر، همانجا، ص ۵۱

با «علنی» شدن اختلافات، قطب بندی در تشکیلات، نه حول مباحثات و مواضع سیاسی بلکه میان طرفداران بحث (آنانکه ایمانشان به ناجی از دست رفته است) و مخالفان مباحثات (مومنین به تجسم ایده رهایی بخش) شکل میگیرد. دسته دوم الله اکبر گویان در حال اجرای رهنمود سیاسی مرجع هستند. از او تقاضا می کنند تا وقت و انرژی خود را صرف بحثهایی که مانع کارهای جدی میشود نکند:

«درخاتمه از کمیته مرکزی و در راس آن رفیق عزیزم منصور حکمت می خواهیم که به این مباحثات به همان اندازه ای که در خور آن است وقت و انرژی اختصاص

دهند. ما کارهای جدی داریم که باید به آنها جواب بدهیم» همانجا ص ۵۱

اینها واکنش های اولیه است. زمانی که قرار بود تعداد قلیلی از ناراضیان درون کمیته مرکزی بطور احترام آمیزی بدرقه شوند. اطرافیان ناجی، آنان که نان و شهرت خود را مدیون او هستند، کسانی که مباحثات ناامنی روحی شان را موجب گشته است، با مقالات نیشدار و غیر اوژینال وظایف خویش را بجای می آورند. نگاهی به مطالب نگاشته شده از جانب اشخاصی چون علی جوادی، نادر بکناش، فاتح شیخ الاسلامی و حمید تقوایی، دلایل این ناامنی روحی را پیش چشمان خواننده تیزبین قرار میدهد. اینان با یادآوری جایگاه نه چندان مهم طرف مقابل، انگشت بسوی «شخصیت های» اصلی صحنه سیاست دراز کرده و خواستار بحث با آنان هستند.

خلق رهبرانی از نوع منصور حکمت نیازمند فاکتورهای متنوعی است. ناتوانی احزاب و نمایندگان فکری افشار و طبقات در احراز مکان خویش، وجود افشار ورشکسته و عقب مانده خرده بورژوازی که در انتظار برگشتن فوری ورق هستند، و بالاخره فرهنگ عقب مانده متأثر از خرافه های دینی، قهرمان پروری و اسطوره سازی، از جمله این فاکتورها هستند.

اینان هویت «سرنوشت ساز» و «تاریخی» ناجی را جانشین بی هویتی و جئون تاریخی خود می کنند. مادام که چنین گروههایی اقبال سوار شدن بر حوادث کور اجتماعی را نیافته اند، مادام که سیستم سیاسی سرمایه، چنین دسته هایی را مطلوب اوضاع بحرانی نیافته است، فرقه ای بیش نیستند و جنجال های آنان تماشگران انبوهی را جلب نمی کند. نئوستالینیسیم پیرامونی را چنین مشخصاتی توصیف می کند. بولتن مباحثات درونی حککا سندی است سمبلیک از پلمیک درون حزبی، بروایت نئوستالینیسیم ایرانی.

حرفهای متفاوت

نقطه عزیمت بهمن شفیق درانتقاد به رهبری، سیاست های حککا و اوضاع جاری است. او به اکسیونیسیم لگام گسیخته دسته های کوچک حزبی در حاشیه خیابانهای شهرهای اروپا معترض است. تولید انبوه و آرزان «شخصیت های سیاسی» وارثان آنها به بازار اشباع شده سیاست در خارج از کشور را به صلاح حزب نمی داند. سیاست های هر دم بیل متکی بر تحلیل های ایکی را عامل بحران و نارضایتی اعضا، یافته است. از مبدل شدن حزب و شخصیت هایش به سوژه هجو دیگر

احزاب و مطبوعات اپوزیسیون ناخشنود است. علیرغم تمایل عمومی تعداد قابل توجهی به کناره گیری، او ترجیح میدهد بماند و برای اصلاح حزیش از طریق انتقاد، بکوشد. چنین نیز میکند. ابراز مخالفت با سیاست ها و نظرات حاکم اما ساده نیست. این مستلزم رویارویی با تجسم ایده های «کمونیسم کارگری» و اعلام اعتقاد به نوع دیگری از کمونیسم است. شفیق سر انجام بر کشاکش درونی خویش فائق می آید:

«رفیق نادر به این معترض است که من گفته ام با درک کنونی رهبری حزب توافق ندارم و متقدم این درک با درک سابق اختلاف دارد و خواستار اثبات آن است. تمام نوشته حاضر برای اثبات همین نکته است. رسیدن به این واقعیت برایم پیروسه ای ساده نبود. مدت های طولانی از پذیرش آن سر باز میزدیم. هرچه باشد با کسی رویو میشدم که سالها در دفاع از او و نظراتش مبارزه کرده ام. در مقاطعی تداوم جنبشی را که بدان تعلق داشته ام در گرو همین رهبری میدانستم و حالا برایم دشوار بود که قبول کنم همین رهبری امروز حرفهای متفاوت میزند. مدت زیادی امیدوار بودم که رهبری حزب مجدداً به ایفای نقش تاریخی خود باز گردد. به خود میگفتم شاید این اپیژودی گذرا در فعالیت های این رهبری است. هر چه جلوتر امدیم اما جدایی نظرات و پراتیک حزب از جنبش کارگری بیش از پیش به واقعیتی غیر قابل انکار و غیر قابل برگشت تبدیل میشود». شفیق، یک گام به پیش، همانجا ص ۱۲

شفیق حقیقت را گفته است. حزب کمونیست کارگری حرفهای متفاوتی میزند. نه فقط حزب کمونیست کارگری، بلکه دیگر نیروهای اپوزیسیون نیز حرفهای متفاوتی میزنند. حرفها متفاوت است چراکه شرایط متفاوتی پیش آمده است. همانگونه که مستغفون و شفیق نیز حرفهای متفاوتی میزنند. این حرفها اما بیانگر «جدایی نظرات و پراتیک» اینان از یکدیگر نیست. انطباق ناگزیر نظر و عمل است. نگاهی به نظرات و پراتیک حککا و مستغفون حول واقعه انتخابات و اوضاع جاری جوهر سیاسی این حرفهای متفاوت را آشکار می سازد. پیش از این کار ضروری است تا سیمای روشنی از زمینه عینی عروج جنبش اصلاح طلب به صحنه سیاسی ایران در پیش رو داشته باشیم.

پلاتفرم جامعه مدنی. برنامه عمل کل بورژوازی

بورژوازی جهانی قادر گشت تا از طریق انتخابات ریاست جمهوری دوم خرداد، ائتلاف جدیدی از باندهای حذف شده سابق رژیم اسلامی را به صحنه

براند. هم ائتلاف جناح های بورژوازی داخلی و هم جهت گیری هماهنگ جناح های بین المللی سرمایه حاصل تغییرات و تحولات دهه اخیر در دنیا بود. فروپاشی بلوک شرق و شکست الترناتیو اقتصادی جناح چپ در سطح جهانی، و دگرگونی تدریجی اقشار نوظهور بورژوازی ایران، یعنی قشری از مدیران و سهامداران صنعتی که در دوره سابق بدنه بورژوازی بوروکرات دولتی و جناح خط امام را تشکیل میدادند، دو فاکتور تعیین کننده این تحولات بودند.

قشری از دست اندرکاران دولتی و مدیران صنایع وابسته به دولت در دو دهه گذشته، اکنون بخشی از بدنه بورژوازی ایران را ساخته اند. مدیریت صنایع دولتی در شرایط بحرانی، خود مرحله گذرایی از ترمیم ساختار اقتصادی و اجتماعی آسیب یافته می باشد. از این رو استحاله تدریجی ایران در صفوف سرمایه داران صنعتی یک روند عینی و تدریجی در دهه گذشته بود. بعلاوه ایدئولوژی شبه ناصریستی سابق این جناح، همراه با شکست سرمایه داری دولتی در هم شکست. همین قشر است که امروز پشتوانه مادی پلاتفرم جامعه مدنی بوده و نمایندگان جدید سیاسی درخور نیاز سرمایه داری ایران را شکل داده است. مشخصات سیاسی - ایدئولوژیک این جناح تغییرات محسوس کرده است. بطوریکه روایت لیبرالی از اسلام جانشین پان اسلامیسیم گشت. شعار توسعه سیاسی و حقوق مدنی به جای شعار خدامالکیتی و تنوکراتیک نشست. با بن بست برنامه های رفسنجانی و دگرگونی های بین المللی از یک سو و شدت یابی مبارزه طبقاتی از سوی دیگر زمینه های ائتلاف این جناح با باند های سابق حذف شده از حاکمیت فراهم گشت. انتخابات دوم خرداد در واقع بستر میثاق اعلام نشده این ائتلاف با جناح های بین المللی سرمایه در مقابل خطر تشدید مبارزه طبقاتی در ایران بود. نگاهی به دینامیسیم واقعی بحران اقتصاد جهانی، حکایت از آن دارد که اهداف و ماهیت واقعی جنبشی که امروز تحت عنوان حقوق مدنی و اصلاحات به حرکت در آمده چیز دیگری است: تدارک سرکوب طبقه کارگر، حمله بیشتر به سطح معیشت طبقه، و راه اندازی جنگ های ویرانگر برای خارج ساختن سرمایه داری از بن بست مرگبار کنونی اش.

بحران، نتولیرالیسم و اصلاحات

با ورود سرمایه داری به مرحله زوال، بحران های سیکلی ده ساله سابق جای خود را به رکود طولانی دهه اخر سده نوزده سپرد. جنگ جهانی اول نشانگر این حقیقت بود که سرمایه داری وارد دور جدیدی از سیکل بحران، جنگ و بازسازی

شده است، که نتیجه آن کشتار ۲۵ میلیون انسان، ویرانی عظیم نیروهای مولده و تبدیل امریکا به قدرت برتر بود. پس از دوره باسازی با فرو رفتن مجدد سیستم سرمایه داری به گرداب بحران، دخالت گری دولت در اقتصاد بمثابة یک گرایش جهانی پدیدار شد. فاشیسم در آلمان و ایتالیا، برنامه اصلاحاتی «نیو دیل» روزولت در امریکا، سیاست دولتی جبهه خلق فرانسه و بالاخره تثبیت سرمایه داری دولتی در روسیه، سلسله تحولاتی بودند که از جهانشمولی این پدیده خبر میدادند. در سال ۱۹۳۸ هیتلر برای حل بحران با شعار «آلمان یا باید بمیرد یا صادر کند» جنگ را آغاز کرد. بدین ترتیب سرمایه داری موفق شد بار دیگر با کشتار ۵۰ میلیون انسان و انهدام بخش وسیعی از نیروهای مولده، دوران باسازی بین سالهای ۱۹۶۷-۱۹۴۵ را تجربه کند. با پایان این دوره، بحران مزمن، جهان سرمایه داری را مجددا در کام خود فرو برد. طی سه دهه اخیر حدود ۱۷۰ جنگ ملی و منطقه ای رخ داده است که تلفات انسانی و خرابی آن به مراتب بیشتر از جنگ جهانی دوم بوده است.

فروپاشی بلوک شرق (بمثابه نتیجه بحران) نه تنها قطب بندی جدید بین المللی برای تدارک جنگ های دهشتناک تری را به ارمغان آورده است، بلکه ایدئولوژی و مدل سرمایه داری دولتی را نیز شدیداً تضعیف نمود و زمینه را برای سمت گیری برق اسا به سوی لیبرالیسم (نتولیرالیسم) فراهم آورد. جنبش حقوق مدنی یا شهروندی یکی از سلاح های بورژوازی در مقابل با کلکتویسم بوروکراتیک و بوروکراسی غول اسای دولتی است. جنبش اصلاح طلبی عصر حاضر هیچ قربانی با جنبش های رفرمیستی دوران بالتدگی سرمایه داری (حق رای، حقوق شهروندی، حق کار و مزد برابر زنان و مردان...) ندارد. این جنبش بیانگر بن بست سرمایه داری است و هیچ رفرم یا بهبودی در سطح اقتصادی و سیاسی برای طبقه کارگر به ارمغان نمی آورد. شعارهای جنبش های متعدد اصلاح طلب عصر حاضر بیانگر جدال های جناح های سرمایه برای نجات سیستم از بحران و تعرض به کارگران و توده های زحمتکش است.

کارشناسان نوظهور سرمایه داری در ایران نیز هیچ برنامه ویژه ای در سطح اقتصادی در دستور کار ندارند. پلاتفرم جامعه مدنی در عرصه اقتصادی راهی جز تداوم سیاست تعدیل اقتصادی رفسنجانی و فراهم آوردن شرایط برای سرمایه بین المللی ندارد. جبهه دوم خرداد نقطه تلاقی منافع واحد جناح های محلی و بین المللی طبقه سرمایه دار برای نجات از بحران کنونی است. بر مبنای

این حقایق، بود که پیک انترناسیونالیستی پیروزی انتخاباتی خاتمی را یک شکست برای جنبش کارگری خواند و نوشت:

«هیچیک از احزاب راست و چپ سرمایه داری، جز آنها که هریک بطریقی بازمندگان معاملات پشت پرده بودند، وجد و سرور خود را از این پیروزی کتمان نکردند. اینان با توسل به تملق گویی های هذیان آمیز سیاسی درباره تاکتیک سیاسی مردم و تشخیص صحیح مردم این دروغ بزرگ مطبوعات مزدبگیر بورژوازی جهانی را تکرار کردند که گویا در عصر گندیدگی سرمایه داری، در عصر بن بست همه جناح های طبقه بورژوازی برای نجات سرمایه داری جهانی از بحران، امکان پیشروی طبقه کارگر در مبارزاتش از طریق شرکت در سیرک های انتخاباتی موجود است. پیروزی خاتمی با تکیه بر رست پارلمانتاریستی جمهوری اسلامی نشان داد که در عصر حاضر پارلمانتاریسم و شیوه های پارلمانتاریستی تنها ابزار غیر مستقیم برای سرکوب مستقیم طبقه کارگر و تمامی استثمار شونده گان است. این پیروزی ثبت نزدیک به دو دهه کشتار مردم به نام مردم بود. این پیروزی یک رسوایی بزرگ برای کلیه مدافعین دموکراسی پارلمانتاریستی، تجدد طلبان راست و چپ اپوزیسیون حکومت اسلامی بود»

(صف اولی بورژوازی در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران - الف دیدبان یا شماره ۲)

مبانی موضع حکما درقبال انتخابات

حزب کمونیست کارگری نقش فعالی در بازسازی مبانی فکری استالینیستی در چپ ایران داشته است. برنامه های حداقل اتحاد مبارزان کمونیست و سپس حزب کمونیست ایران برافراشته شدن بیرق نتواستالینیسیم بر فراز صف معینی از گروه های چپ ایران بود. این امر پروسه جز و مدهای فکری گروه هایی با مواضع مغشوش که بدنبال بدیل کمونیستی بودند را متوقف ساخت. برنامه حکما اگر چه کوشید تا در فرم و گویش، سوراخ های گل و گشاد برنامه حداقل سابق را پر کند، اما در مضمون به هیچ وجه گامی به جلو محسوب نمی گردد. «یک دنیای بهتر» همانند خود حکما، محصول بحران حزب کمونیست ایران و در عین حال برنامه حداقل، دوران پس از جنگ سرد است. پلاتفرمی که داربست سیاسی- تاریخی آن اینبار همراه با دیوار برلین فرو ریخت. «یک دنیای بهتر» برغم جمله پردازیهای ماهرانه در باب ضرورت و امکان انقلاب کمونیستی، وقوع چنین انقلابی را مشروط به کنار زدن موانع میکند. این موضع مشترک

کلیه استالینیست ها و مائونیست ها در رابطه با مخالفتشان با فعالیت کمونیستی است:

«جامعه کمونیستی همین امروز قابل پیاده شدن است. اما آن انقلاب عظیم کارگری که باید این جامعه آزاد را متحقق کند بمجرد اراده حزب کمونیست کارگری رخ نمی دهد. این یک حرکت وسیع طبقاتی و اجتماعی است که باید در ابعاد واتشکال مختلف سازمان یابد. موانع گوناگونی باید از سر راه آن کنار زده شود. این تلاش فلسفه وجودی حزب کمونیست کارگری و مضمون فعالیت هرروزه آنرا تشکیل میدهد» از دیدگاه تنوریک، در شرایط تسلط شیوه تولید سرمایه داری و روابط کالایی پیشرفته، یعنی در مناسباتی که طبقات اصلی آن کارگران و سرمایه داران هستند، نمی توان سخی از وجود موانع در راه انقلاب کمونیستی بزبان آورد. مائونیست ها و استالینیستها، ساختار اقتصادی پیرامون و مناسبات آنرا سرمایه داری به معنای دقیق کلمه نمی دانند. آنان از بقایای مناسبات فئودالی و صف بندیهای متفاوت طبقاتی سخن میگویند. بدیده آنان ابتدا میبایست مسائلی نظیر زمین، خلقها، زنان، ملی و ... حل شوند. موضعی که در عصر گندیدگی سرمایه داری دیگر هیچ ارتباطی با نظرات و سن کمونیستی ندارد و تماما در انستیتوهای دولتهای به اصطلاح سوسیالیستی ساخته و پرداخته شده است.

گرچه حککا منظور خود از موانع را روشن نمیکند، اما آنجا که بر قوانین عینی و اقتصادی جهان کنونی سرپوش نهاده و کارگران را به مبارزه برای رفم فرا میخواند، تبیین مورد نظرش را بخوبی میتوان دید.

«بطور کلی هرچه مبارزات کارگری و آزادیخواهانه موازین سیاسی و رفاهی و مدنی پیشروتری را به جامعه بورژوازی تحمیل کرده باشند، به همان درجه شرایط برای انقلاب کارگری، علیه کلیت سرمایه داری آماده تر و پیروزی این انقلاب قاطعانه تر و همه جانبه تر خواهد بود. جنبش کمونیسم کارگری در صف مقدم هر مبارزه برای اصلاح موازین جامعه موجود به نفع مردم قرار دارد.» یک دنیای بهتر ص ۷

فلسفه وجودی حککا کنار زدن موانع موجود در راه «انقلاب عظیم کارگری» است. رهنمود «یک دنیای بهتر» نیز برای رفع این موانع «تحمیل موازین سیاسی و رفاهی و مدنی پیشروتری به جامعه بورژوازی» موجود میباشد. کاری که بدیده حککا شرایط را برای انقلاب کارگری آماده میکند. در مواضع برنامه ای حککا، رفم و

اصلاحات در عصر حاضر نه تنها ممکن است، بلکه حزب کمونیست وظیفه دارد تا در صف مقدم مبارزه برای اصلاح جامعه موجود قرار گیرد. بر همین اساس، موضع گیری حککا در قبال پیروزی انتخاباتی خاتمی، دقیقا در انطباق با مواضع برنامه ای و تلاش های حککا برای تحمیل اصلاحات قرار دارد. به همین جهت است که حککا دخالت مردم در انتخابات ریاست جمهوری را تحت عنوان «تشخیص صحیح مردم» مورد ستایش قرار میدهد.

روشن است که نه فقط احزاب چپ بلکه نهضت آزادی و جبهه ملی و سایر نیروهای اپوزیسیونی نیز، بر ناتوانی و محدودیت های خاتمی جهت تحمیل اصلاحات بر نظام موجود واقف اند. از همین رو آنان میکوشند تا بواسطه تقویت جبهه دوم خرداد این روند را تا حد امکان به جلو سوق دهند. در شرایطی که نهضت آزادی و گروههای پیرامون لیبرالیسم ایرانی پای بند قوانین اسلامی و مشحون از شعائر مذهبی اند و جنبش اصلاح طلبی نیز میروند تا با دیوار محدودیتهای تاریخی رهبری آن در حکومت تقابل کنند، حزب کمونیست کارگری، از آنجائیکه در برنامه خود خواهان وسعترین حقوق مدنی است، امیدوار است تا بتواند این جنبش رفومیستی را از دایره تنگ پیشروان نالایق کنونی اش فراتر برد:

«جنبش ما در تعریف شعارها و خواستههای خویش در مبارزه برای رفم خود را به معذورات و امکانات و قابلیت انعطاف طبقه سرمایه دار، به حساب سود و زیان و مصالح اقتصاد کشور و امثالهم مقید و محدود نمیکند.» «یک دنیای بهتر»

بنابراین وقتی که نمایندگان رنگارنگ جنبش اصلاح طلبی بدلیل محدودیت های متعدد، نالایی خود را در اصلاح موازین سیاسی و تحقق حقوق مدنی پیشرو به ثبوت رساندند، حزب کمونیست کارگری که خود را پیگیرترین جریان مبارزه برای رفم میدانم میتواند بدون توجه به «قابلیت انعطاف طبقه سرمایه دار» پرچم اصلاحات اساسی را در دست بگیرد.

حککا با شناخت از اوضاع و دورنمای آن درصدد الترناتیو کردن حزب و شخصیت هایش است. هدف، قرار دادن مطالبات اصلاح طلبانه «یک دنیای بهتر» در برابر رهبری شکست خورده اتی جنبش اصلاح طلبی در ایران است. آنچه نیز این جریان، مانند دیگر احزاب جناح چپ، تحت عنوان سرنگونی مدنظر دارد نه سرنگونی طبقه مسلط اقتصادی بلکه تعویض هیئت حاکمه کنونی در چهارچوب نظام موجود میباشد.

از دیدگاه رهبری حککا مطرح شدن حزب و برنامه آن در اوضاع فعلی و مشخصا همین اوضاع، کلید پیشروی آن در صحنه سیاست است. هدف آکسیونیسم رسانه ای به میدان کشاندن بخش اقدامات عملی «یک دنیای بهتر» و قاپیدن پرچم از دست مذهبیهون سالخورده حزب ملت و نهضت آزادی است. این نه تنها چرخش و جدایی از مواضع بنیادی نیست بلکه عین توضیحی است که در سرفصل بخش اقدامات عملی برنامه حزب کمونیست کارگری آمده است:

«این بخش برنامه رئوس اقدامات و مطالبات اصلاحی حزب کمونیست کارگری را برهمیناورد که پرچم حزب در جنبش های مطالباتی کارگری و در مبارزه برای تحمیل اصلاحات به نظام موجود است» «یک دنیای بهتر»

برای نیرویی که برنامه عملی آن تحمیل اصلاحات به نظام موجود است، راهی آنچه حککا پیموده وجود ندارد.

پارادوکس پراگماتیسم

شفیق در امتداد انتقادات خود به سبک کار و سیاستهای رهبری حککا سخن از تحول در نظرات نظریه پرداز حککا میراند. او رد پای تحول نظری رهبری حزب را در نقض قراردادهای سازمانی واتخاذ سیاستهای جدید در فعالیت های روزمره دنبال میکند. دراین کنکاش پراگماتیستی، وی به نقطه عطف تحول نظری «رهبری» دست میابد. این نقطه عطف انتخابات ریاست جمهوری است.

«کدام تحول سیاسی بیرونی حزب را به چنین نتایجی رسانده است. یافتن تاریخ تحول در حزب چندان دشوار نیست. کافی است نگاهی به مصوبات سازمانی حزب در چند سال اخیر بیاندازیم تا ببینیم چگونه ودر چه نقطه ای انترناسیونال تعطیل شد، قواهای سازمانی حول انترناسیونال به بایگانی سپرده شد. ... و جای همه اینها را مبارزه علنی، و باز هم مبارزه علنی گرفت. مبارزه علنی هم استراتژی و هم تاکتیک. انتخاب خاتمی نقطه عطف این تحول در نظرات رفیق نادر و به تبع آن در سیاست حزب را تشکیل میدهد. همانجا ص ۱۸

بدین ترتیب مباحثات شفیق در اثبات تحول نظری در رهبری حول دو موضوع متمرکز میگردد. نقد موضع حککا در قبال انتخابات ریاست جمهوری و انتقاد از مباحث شفاهی کنگره دوم حزب، که بزعم او مبانی نظری سبک کار و فعالیت های آیندوره حکک بوده است. این عجیب نیست که نه شفیق و نه دیگر مستعفیون، هیچگاه در خلال مجادلاتشان با رهبری به برنامه و مواضع پایه ای حزب رجوع نمیکند.

انها ن جدایی شان از حزب را نه در نقد یا فاصله گیری از مواضع پایه ای این جریان، بلکه در دفاع از مواضع برنامه ای و بنیادهای فکری «کمونیسم کارگری» توضیح میدهند. آنها بن بست حککا و همسازی علنی اش با جناحهایی از بورژوازی را نه نتیجه طبیعی برنامه «کمونیسم کارگری» بلکه شکست در انتقال آن به درون طبقه کارگر می بینند.

به همین جهت است که شفیق در تقلائی نقد مبانی برنامه ای «کمونیسم کارگری» نیست. بلکه میکوشد سیاستها و سبک کاری را رد نماید که محک تجربه صحت آن را رد کرده است. از اینرو تفاسیر مشاهده ای و تجربی او تا مقطع انتخابات ریاست جمهوری و «شیوه های سازمانگری» حزب پیش میرود. انجا که نیز ضرورت توضیح مبانی نظری و جایگاه امروز حزب سر بلند میکند، او مباحث شفاهی رهبری در کنگره دوم را میابد. این نتیجه گیری پراگماتیستی بر اساس وقایع، پناهگاه امنی برای «کمونیسم کارگری» میسازد.

بدین سان انتقادات تجربه گرایانه شفیق، او را در یک تناقض متدلوژیک قرار میدهد. از انجا که او مباحث شفاهی کنگره دوم را مقطع برش حککا از گذشته مارکسیستی اش میداند، ناگزیر میگردد تا تمام وزن مباحث خود را در همین نقطه قرار دهد. ناچار است تا برای اثبات برش، یک مرز تصنعی میان گذشته مارکسیستی و امروز غیر مارکسیستی ایجاد کند. نتیجه این خواهد بود که توازن مباحثات با سنگین شدن کفه ارتداد امروز و سبک شدن کفه حککا ی دیروز (با تأیید مارکسیسم گذشته) تعیین میشود. شفیق از یکسو باید به جنگ لفظی و فرمالیستی با ادبیات سوفیستی (۲) و سفسطه امیز حزب سابق خودش بپردازد و از سوی دیگر ناچار است تا راه بیست ساله و مضمون واقعی همین ادبیات را تا تاریخ «برش» تأیید نماید. این یک پارادوکس است. یک تناقض است که مباحث شفیق را در دایره باطل جنگ لفظی با رهبر، گرفتار خواهد ساخت. در این دایره باطل راهی جهت بازگشت به گذشته و نقد مارکسیستی حرکت بیست ساله حککا وجود ندارد. انجا که رهبری حککا به دفاع از مبانی فکری اشته میپردازد، شفیق ناچار میشود تا رهبری را به اختفای خیانت خویش، متهم ساخته و به مکاشفه بپردازد. نتیجه آن سد شدن راه برای نقدی علمی - تاریخی و بازگشت به «ارزش ها» و «حقانیت» گذشته خواهد بود.

شفیق، انتخابات و اوضاع جاری

شفیق در مقاله «یک گام به پیش ...»، از واقعه انتخابات ریاست جمهوری در ایران تصویر دیگری

ارائه میدهد. او بر تناقضات تحلیل های سیاسی رهبری حزب در قبال قدرت سیاسی و جناحهای آن در ایران انگشت می نهد. به ابطال پیش بینی های بعمل آمده در آن تحلیلها در دوره های مختلف اشاره میکند. به تحولات اقتصادی و اجتماعی در میان اقشار بورژوازی در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی میپردازد. سرانجام با تکیه بر دیدگاهی دیگر، از قدرت سیاسی و تحولات جناحهای سرمایه در ایران و جهان استنتاج دیگری از اوضاع جاری بدست میدهد. بطور خلاصه میتوان گفت که بهمن شفیق برخلاف مواضع سابق و کنونی حزب پیروزی انتخاباتی خاتمی را یک شکست برای جنبش کارگری و توده ای میخواند و به تبع این نگرش، تغییر توازن قوای طبقات را به نفع طبقه حاکم ارزیابی میکند: «شرایط واقعی جامعه ایران از زمان روی کار آمدن خاتمی اما نه تنها شانسهای جدی را نیز باخود همراه آورده است. روند سرتکونی در ایران دیگر یک روند قطعی نیست. پروسه ای است که به یک توازن قوای پیچیده تر از دوران خاتمی گره خورده است.» یک کام به پیش ... بهمن شفیق

مقاله «یک گام به پیش ...»، جبهه پلاتفرم مدنی در ایران را جنبش طبقه متوسط مینامد. از پیروزی انتخاباتی خاتمی همچون عامل تغییر توازن قوا یاد میکند. اما حرف تازه ای در عرصه مبارزه طبقاتی بحران اقتصاد جهانی، زیرساخت اقتصادی جامعه ایران و صف بندی های طبقاتی آن و ... ندارد. او روشن نمیکند که چگونه در خلال بحث حول طرح پیشنهادی اش «تشکیل انترناسیونال بوسیله حککا» به نقد مواضع حککا و نگرش جدیدی از جایگاه قدرت سیاسی در ایران و تحولات جاری رسیده است.

بدیده شفیق تحول نظری رهبری حککا محصول تحولات اجتماعی است. محصول شکست هایی است که حزب او متحمل شده است. لیکن «رهبری» میل به پذیرش شکست ها ندارد و لجوجانه در تقلا است تا این شکست ها را «پیروزی» جلوه دهد. «تحولی که در حزب صورت گرفته است محصول بهم خوردن توازن قوای در بیرون حزب و محصول شکست هایی است که خود حزب متحمل شده است. قرار بود حزب به یک حزب کارگری تبدیل شود، این نشد. یا باید دلایل آن روشن میشد، یا راهی پیدا میشد که این شکست ها را لاپوشانی کند و شکست را پیروزی جلوه دهد. رفیق نادر راه دوم را انتخاب کرد»

نکته این است که «پذیرش شکست ها» منوط به پذیرش دیدگاهی است که این تحولات را شکست میخواند. احزاب سیاسی و انسانها میتوانند از یک واقعه، از پدیده ای واحد، برداشت یا تصاویری متفاوت و گاه متضاد ارائه دهند. از ادبیات و مفاهیمی واحد، مضامین گوناگونی دریافت کنند. حککا از پیشروی جنبش مردمی، از سرتکونی و انقلاب قریب الوقوع سخن میگوید، برای درک اهداف و مضامین واقعی «سرتکونی» و «انقلاب» باید به مبانی فکری، حرکت تاریخی و برنامه حککا مراجعه کرد. بهمن شفیق اما روشن نمی کند که چرا اوضاع را بگونه دیگری ببیند. بر مبنای کدام بنیادهای فکری تصویر دیگری از حرکت طبقه حاکم و جناحهای بین المللی آن ترسیم میکند. قدر مسلم آن است که او تا انجا که به مسئله قدرت سیاسی و جناح های آن و از جمله واقعه انتخابات و اوضاع جاری برمیکردد از «ریل کمونیسم کارگری» خارج شده است. تئوری ساز کمونیسم کارگری به هنگام بالا بردن تابلو ایست این خروج از ریل را به وی یادآور میشود.

«آخرین و (اولین باری) که متوجه یک اختلاف سیستماتیک با رفیق بهمن با خط رسمی در رهبری حزب شدیم، در این پلنوم آخر و بر سر مساله نگرش حزب به اوضاع سیاسی ایران، خاتمی، جامعه مدنی و روش عملی حزب در قبال ایران بود.» منصور حکمت، ایست ترمزهای خود را چک کنید، بوئن مباحثات ص ۹ و ۱۰

در ادامه همین تذکرات است که گرداننده حککا با نتیجه گیری شفیق مبنی بر چرخش «رهبری» از ریل «کمونیسم کارگری» مخالفت می نماید و برجایگاه سبک کاری مباحث شفاهی کنگره تأکید کرده و این مباحث را امتداد ضروری بحث های بیست ساله خویش درباره کمونیسم و انترناسیونالیسم ارزیابی میکند: «مبحث حزب و جامعه، از نظر من، امتداد ضروری تمام بحث های بیست ساله مان درباره مارکس، کمونیسم و انترناسیونالیسم و کارگر است» حکمت همان منبع ص ۱۰

این چنین است که حکمت با شناخت دقیق از شخصیت های حزبی و با آگاهی بر محدودیت های طرف مقابل، او را فرا میخواند تا نقدش را به مباحث تاکتونی کمونیسم کارگری روشن سازد. اما بهمن شفیق بار دیگر نشان میدهد که از بد حادثه به انجا رانده شده است. وگرنه او نه فقط نقدی بر بنیادهای فکری حرکت بیست ساله حککا ندارد بلکه عمیقاً به مبانی مغشوش و ضدانقلابی آن وفادار است. «رفیق نادر میکویید که چرا نمی آید برسر مواضع گذشته بحث کنید. آن لیستی که نادر داده است را مارکسیستی میدانم و مدافعتش بوده ام. موضوع برسر این بحث اخیر است

که آنها را غیر مارکسیستی میدانم» شفیق شاه برهنه است. بوتن مباحثات درونی ص ۴۶

حقیقت نیز همین است. مباحث شفیق اگرچه در دادن جرات به جماعت برای دیدن برهنگی شاه موفق بودند، اما کماکان در دایره باطل نقدی پراگماتیستی و غیر علمی محصور هستند. خروج او از ریل کمونیسم کارگری در عرصه تحلیل از اوضاع جاری به معنای تغییر مسیر نیست. این خارج شدن از خط را باید حاصل ناهمواری راه و نبود دید دانست. به همین سبب آنجا که شفیق به سراغ دیگر مباحث و نظرات بغایت ضدانقلابی رهبری حککا می‌رود نه مضمون بورژوازی آنها بلکه نتایج تجربی (پاسیفیسم) یا جهت گیری جغرافیایی (خارج کشوری بودنش) را مورد اعتراض قرار می‌دهد:

«بحثهای این دوره که توسط رفیق نادر مطرح میشدند نه در رابطه با تحولات ایران بلکه در رابطه با معضلات اپوزیسیون خارج از کشور بود که موضوعیت پیدا میکردند. هم بحث سناریوی سیاه و سفید و هم بحث قدرالایسم میدانهای فرعی بودند که پرده بر پاسیفیسم حزب در عرصه های اصلی جدال اجتماعی در ایران می افکندند» همان منبع ص ۲۰

تفسیر خرده گیرانه شفیق از سیاست های حککا راه را به روی یک استیباط ساده نگرانه در میان ناراضیان این حزب می‌گشاید. این استیباط که گویا نظریه پرداز حککا بدلیل وصل نبودن کمونیسم اش به «شاخه» دیگران - کارگر - درحال انحراف از «صراط مستقیم» تائونی «کمونیسم کارگری» است. شکست «کمونیسم کارگری» بدلیل وصل نشدن به کارگران، استدلالی است که درعین حال که ظاهری اراسته و کارگردستانه دارد، «افتخارات» بیست ساله این جریان را در کوله بار مستغفون جا می‌دهد و سرشکستگی همسفره شده با محافل راست امپریالیستی را در انبان تهی حککا جا می‌گذارد. اما نتیجه سیاسی استنتاج یاد شده اهمیت بیشتری دارد. این نتیجه چیست؟ خارج شدن مبانی نظری تاریخی حککا از آماج نقدی علمی و انقلابی در شرایطی که ماهیت برنامه این حزب، با عروج جنبش اصلاح طلبی اشکار گشته است. از همین زاویه است که به یکباره یکی از بنیانگذاران حککا برمتن یک شکاف در جمع رهبری، شکست در «انتقال طبقاتی» را کشف و به عنوان علت اصلی «انحراف» اعلام می‌کند.

بدین ترتیب روشن میشود که مسئله نه برسر نقد یا بازبینی گذشته بلکه استحکام و دفاع از آن است. این کار اما مستلزم جهیدن مفسران جدید

«کمونیسم کارگری» به پیشاپیش صفوف معترضین و منتقدین است. بیانیه رضا مقدم سکوی سیاسی چنین جهشی است.

«آنچه در ورای این مجادلات و شاید از مدتها قبل در شرف وقوع بود، شکافی بود پایه ای در کمونیسم کارگری، انشعابی بود عمیق در این جنبش، مانیفست رضا مقدم ابعاد این جنبش را در کوتاهترین و فشرده ترین خطوط اش اعلام کرد. من به این مانیفست و به این جنبش تعلق دارم که این مانیفست آن را نمایندگی میکند»

بوتن مباحثات ص ۷۲ بهمین شفیق

«مانیفست» رضا مقدم، شکست در انتقال طبقاتی

بیانیه مطبوعاتی رضا مقدم، پیش از آنکه چرایی وضع کنونی حککا وجدایی او را توضیح دهد، سنوال برانگیز بود. نه مواضع برنامه ای و مشی سیاسی حککا موضوع بیانیه بودند و نه تنش های احتمالی درون تشکیلات. انتظار ناظران بیرونی این بود که بدنیاال جدایی مقدم مباحث مربوط به چگونگی انتقال مارکسیسم منصور حکمت بدرون طبقه کارگر و موانع موجود در مقابل آن منتشر گردد و از این رهگذر جوهر سیاسی اختلافات عیان شود. چنین نشد. استدلال شکست در «انتقال طبقاتی» میدل به چیستان سیاسی گشت که کمتر کسی میل دارد به آن پردازد. مع الوصف، تکرار خطوط سیاسی مانیفست مقدم در دیگر اطلاعیه های «شخصیتهای» حککا، جایگاه ویژه ای به آن داد.

در بیانیه مقدم بحث حول سیاست های حککا به کشف نوینی راه مییابد. کشف شکست حککا در «انتقال طبقاتی». این کشف اما با رجوع کاشف به مباحثات حزبی صورت نمیگیرد. این کشف براساس تعریف مارکسیسم و حاصل یک استنتاج سیاسی از این تعریف است. شکست حککا نیز نه بدلیل ورشکستگی برنامه ای و سیاسی، بلکه حاصل ناتوانی در انجام وظیفه «انتقال طبقاتی» ارزیابی میشود. رضا مقدم، در بیان کشف جدید خود، به معجزات و پیش بینی های سابق کمونیسم کارگری متوسل میشود. بنابر اطلاعیه مطبوعاتی او رهبری این جریان، امکان شکست کنونی را پیش بینی کرده بود.

«حزب براین واقعیت آگاه بود و اعلام کرد که در چنین شرایطی تنها فرصت کوتاه معینی برای انجام این انتقال طبقاتی، برای تبدیل حزب به حرکت سوسیالیستی کارگران، در اختیار دارد، و چنانچه در این کار موفق نشود به فرقه ای در کنار فرقه

های غیرکارگری چپ تائونی موجود بدل خواهد شد که هویتش را تنها در مرزبندیهای برنامه ای و تاکتیکی باید جستجو کرد و نه در یک هویت طبقاتی متفاوت. حزب کمونیست کارگری ایران در انجام این کار شکست خورد.»

برای افراد آشنا به مشغله ها و قیل و قال های دائمی حککا این سخنان شاید چندان مفهوم نبوده، و در نگاه اول رازگونه جلوه کند. اما روی سخن بیانیه تنها دنیای خارج از حککا نیست. این بیانیه درعین حال حاوی پیام مشخصی به معترضین حککا نیز است. فراتر از آن راهی را نیز در مقابل آنان می نهد. رضا مقدم حزب و کاراکتر روانی ساختار آنرا می‌شناسد. از ایمان پیروان کمونیسم کارگری به ادعاهای بی پایه، اما دائمی تکرار شده مجامع حزبی خیر دارد. او تجربه طولانی در تحزب بروایت نئوستالینیستی آن دارد. میداند که نیروی ایمان به خالق اندیشه، چه نقشی در استحکام دارست تشکیلات ایفا مینماید. این دانسته ها و تجارب اندوخته شده در ناخودآگاه او کارایی خود را در فراخوان به معترضین حککا نشان میدهد.

سردبیر «کارگر امروز» اساسا هیچ حرفی درباره مشکلات و موانعی که سد راه انتقال بوده نمیزند. او حتی نمی کوشد تا نشان دهد که کدام ابزارهای «انتقال طبقاتی» را مد نظر دارد و چرا و چگونه این تلاش برای انتقال به شکست انجامید.

برداشت اولیه خواننده بیانیه، میتواند چیز دیگری باشد. اینکه سنگینی بار، تلاش برای ایجاد حزب بزرگ کارگری را با ناکامی رویو کرده است. این اما مستلزم باور به دو چیز است. اینکه بنیانگذاران حککا چندان ساده لوح بوده اند که توقع شکل گیری حزب بزرگ کارگری در ایران را از طریق مشغله هایشان در خارج از کشور داشته اند. و اینکه مجادلات و اختلافات درون حزب و اسناد به جای مانده همگی گواه تلاش شبانه روزی اینان برای انتقال مارکسیسم منصور حکمت به درون طبقه کارگر ایران و کنار زدن موانع در این مسیر بوده است. مطالعه اسناد رخدادهای مربوط به حیات هشت ساله حککا اما جایی برای چنین پندارهای ساده انگارانه ای نمیگذارد. باین وجود درجریان انتشار اعلامیه های کناره گیری بوسیله دیگر «شخصیت های» حککا، استدلال «شکست در انتقال طبقاتی» و پیش بینی «کمونیسم کارگری» مبنی بر احتمال وقوع این حادثه تکرار میگردد.

سردبیر سابق نشریه انترناسیونال در اطلاعیه مطبوعاتی خود تحت عنوان فاجعه را باور کنید مینویسد که:

«جریان کمونیسم کارگری بدرست تاکید داشت که ما (چپ ها) فرصت محدودی

داریم. یا به شاحه دیگر جنبش مان (سوسیالیسم کارگری) وصل میشویم و یا به فرقه ای در حاشیه جامعه تبدیل خواهیم شد»

ازاد نسیم مسئول تشکیلات خارج کشور حککا نیز، ضمن ارائه لیستی از وظایفی که بزعم او حزب باید انجام میداده، عدم موفقیت حزین را اعلام میدارد. مجید محمدی وصل نبودن کمونیسیم کارگری به جنبش کارگری را ریشه بیراهه رفتن و فساد رهبران و کادرها قلمداد میکند. گرچه وی در این جمعینی با تئوری قدیمی مائونیست ها یعنی «پیوند» با طبقه نیز فاصله میگردد. جعفر رسا نیز در استعفا نامه خود به اظهارات حکمت درباره لزوم «انتقال طبقاتی» و پیش بینی وی مبنی بر احتمال شکست مراجعه میکند. مراجعه جعفر رسا به حکمت، مانور «دیپلماتیک» رضا مقدم را با دشواری غیر قابل انکاری رویو میگردداند و روشن میسازد که بحث مربوط به یک سخنرانی در سیزده سال پیش بوده و حکمت منظور دیگری از انتقال داشته است:

«انتقال طبقاتی نشد. باید قبل از هرجیز از جعفر رسا تشکر کنم که بالاخره تحلیلی را که جملات رفیق رضا در بیانیه علنی اش مبنی بر اینکه «انتقال طبقاتی نشد» ظاهرا بران استوار است یافت و جلوی چشم همه ما گذاشت. این همانطور که انتظارش میرفت، از هیچ کتابی از رضا مقدم و فرهاد بشارت و جعفر رسا و بهمن شفیق نبود، از یک سخنرانی من بود در کنفره دوم حزب کمونیست ایران در سیزده سال قبل. یکبار دیگر این نقل قول را بخوانید. برخلاف امروز رفیق رضا بحث این نبود که «یا حزب به میان کارگران منتقل میشود و یا به یک شکست تبدیل میشود» تنها وجه مشترک بیان رضا با آن تحلیل کلمه انتقال است. مابقی بحثی است متفاوت، از دیدگاهی متفاوت» منصور حکمت، خدا حافظ رفیق، بوئن مباحثات درونی ص ۲۷

بنابراین، ادعای تعیین وظیفه اصلی حزب، «انتقال طبقاتی» در بدو تشکیل حزب، بی پایه است. سخنی نیز از پیش بینی شکست کمونیسم کارگری در صورت عدم انتقال مضمون بورژوازی آن بدرون طبقه کارگر، نمیتواند در میان باشد. حکمت پس از تکرار کامل سخنانش در باره انتقال به نقل از نشریه کمونیست شماره ۲۸ تاکید میکند که: «اینجا بحث برسر انتقال کمونیسم خلقی و توده ای و جهان سومی، کمونیسم علی و رفرمیست و کارمندی به یک کمونیسم

کارگری است» همان منبع به عبارت دیگر منظور حکمت از «انتقال طبقاتی» انتقال کمونیسم کارگری به صحنه سیاست از طریق کنار زدن کمونیسم کارمندی حزب توده و روشنفکران ملی گرا بوده است.

مارکسیسم رضا مقدم

کشف «شکست در انتقال طبقاتی» حقایق رخدادهای اخیر حککا را بیان نمی کند. این فرمول برغم پذیرش صوری شکست، بر، علل تاریخی و واقعی وضع کنونی حککا سایه میافکند، در مسیر نقدی مارکسیستی از حرکت تائونی این جریان مانع ایجاد میکند و راه را برای اکتویسم کور و حتی حرکتی قهرایی باز نگاه میدارد. مقدم در اعلام این کشف، در اثبات ایمان خویش به مارکسیسم بورژوازی حکمت، در دفاع از مواضع برنامه ای حککا، دست به مفهوم پردازی میزند و ارکان مفاهیم و مقولات پایه ای چون مارکسیسم، برنامه، ماهیت طبقاتی و غیره را درهم میریزد. «انتقال طبقاتی» در مانیفست رضامقدم یک استنتاج بلاواسطه از تعریف مارکسیسم است. همین استنتاج است که وظیفه اصلی حزب را نیز تعیین میکند و جایگاه تاریخی برنامه را به حاشیه میراند.

«حزب کمونیست کارگری ایران بر مبنای یک درک بنیادی شکل گرفت که مارکسیسم صرفا تبیین نظری اهداف و شیوه های حرکت ناگزیر و همیشه موجود طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری است. آنچه که تحت نام مارکسیسم و کمونیسم در ایران وجود داشته چیزی جز جنبش طبقات غیرکارگر نبوده است. بنابراین تلاش برای ایجاد حزب سوسیالیستی کارگری پیش از هر موزبندی فکری و برنامه ای، محتاج یک انتقال طبقاتی است»

اطلاعه مطبوعاتی. رضا مقدم جملات آغازین سطور بالا بطور حیرت انگیزی مغشوش هستند. نیازی به ایستادن بر مواضع کمونیستی برای فهم درهم و برهم بودن مفاهیم جملات بالا نیست. «تبیین نظری اهداف و شیوه های حرکت ناگزیر و همیشه موجود طبقه کارگر علیه نظام سرمایه داری» تعریفی مشعشع از مارکسیسم است. بعلاوه حرکت ناگزیر و همیشه موجود طبقه کارگر نیز الزاما علیه نظام سرمایه داری نیست. این حرکت بویژه در دوره های غیر بحرانی در دورانیهای آرامش اجتماعی در چهارچوب نظام سرمایه داری و بیانگر تسلط ایدئولوژی طبقه حاکم است. جنبش افزایش دستمزد یعنی مبارزه برای گرانتر فروختن نیروی کار به صاحبان وسائل

تولید، حق تشکیل (انگونه که در سیستم فکری چپ موجود است)، بهبود شرایط کار و ایمنی، دفاع از سطح معیشت در مقابل تهاجم طبقه مسلط، طبقه بندی مشاغل و اغلب خواسته های مبارزات کارگری در اوضاع متعارف، گرچه حرکتی است علیه طبقه سرمایه دار، اما علیه نظام سرمایه داری (جهت برچیدن آن) نیست. تنها در دوره های انقلابی در اوضاع غیرمتعارف است که حرکت همیشه موجود (در چهارچوب نظام حاکم) به حرکتی بر علیه نظام، به اقداماتی برای براندازی نظام مبدل میگردد.

این درهم گویی، مارکسیست نیست. مارکسیسم تبیین نظری حرکت طبقه کارگر هم نیست. اولین تبیین نظری مارکسیستی حرکت طبقه کارگر، یعنی اولین برنامه متکی بر مبنای نظری مارکسیستی مانیفست کمونیست بود. حرکت کمونیستی و برابری طلبانه کارگران بلحاظ تاریخی مقدم بر مارکسیسم است. اتحادیه عدالت و نظریه پردازان کمونیستی چون اتیین کایه و ویلهلم وایتلینگ پیشگامان این حرکت تاریخی بودند. مارکس رادیکال و بورژوا در نزد این حرکت «کمونیسم زخم» را یافت. با مانیفست کمونیست، مبارزان برایی طلب شبه تخیلی کارگران، تا سرحد ماتریالیستهای پراتیک و کمونیست های علمی ارتقاء یافتند. مارکسیسم علم شرایط رهایی پرتلاریا، کلید فهم تاریخ انسان و تغییر فرمهای اقتصادی و ... است. با مارکسیسم اصول و اهداف طبقه کارگر درعرصه علمی پیروز گشت. وجود انواع مارکسیسم های مختلف در ۱۵۰ سال بعد از مانیفست کمونیست گواه پیروزی سوسیالیسم علمی و ناتوانی بورژوازی در مقابله با آن است. همین ناتوانی است که بورژوازی را واداشته است تا دست به تولید انواع مارکسیسم ها زند. مارکسیسم روسی (استالینیسم) مارکسیسم چینی (مائونیسم) مارکسیسم استقلال طلب پیرامونی و مارکسیسم اروپایی از جمله این مارکسیتهای هستند، احزاب باصطلاح کمونیست متکی بر این «مارکسیسم ها» در واقع بیانگر خلع سلاح سیاسی پرتلاریا و تسخیر قلعه از درون میباشند. «حزب کمونیست کارگری» یکی از همین احزاب است. پس چگونه میتوان مارکسیسم انقلابی و علمی را از این انواع مارکسیسم ها تمیز داد؟ با مراجعه به تبیین مدعیان آن از جهان موجود، با نگاه به تبیین آنان از «حرکت همیشه موجود و ناگزیر طبقه کارگر» یعنی برنامه هایشان. و بالاخره به همین اعتبار با محک زدن مشی سیاسی و عمل منطبق با این برنامه ها.

رضا مقدم سنت ناشایست تولید فراوردهای بنجل مفهومی حککا را کماکان یدک میکشد. از مواضع برنامه ای و مشی سیاسی و مبنای نظری-تاریخی خود کلامی نمیگوید. از گونه ای مارکسیسم سخن

زیرنویس ها

۱- در مقاله «پیک اترناسیونالیستی و جریان انتقادی درون جنبش کارگری» مندرج در نشریه شماره ۲ پیک اترناسیونالیستی، با اشاره به جایگاه نیروهای موسوم به خط ۳ در ایران و خط سیر تاریخی آن تاکید شده بود که: «بدین ترتیب مطمئناً در آینده شاهد تجزیه بیش از پیش دو جناح سابق حزب کمونیست ایران و سر برآوردن ائین سازی های متاثر از سنت ضدانقلابی نئوستالینیستی وطنی-خواهیم بود. این به معنای شتاب یافتن نزول قطعی است که در مقطع معینی سیر فروپاشی جناح افراطی چپ سرمایه در ایران را مسدود ساخته بود»

۲- رویارویی با واقعیات بیرحم و درس آموزی تجربی، دریاب یک چشم انداز علمی از قوانین و روند تحولات عینی، اغلب با شوک تکان دهنده ای همراه است. فریاد ناشی از چنین شوکه ای اما الزاماً به معنای دست یابی به حقیقت و حرکت به جلو نیست. کمونیست های اترناسیونالیست، سالها پیش، یعنی در سالهای ۱۹۸۹ - ۱۹۸۴ ضمن نقد مواضع و برنامه حزب کمونیست ایران و سپند سمت و سوی حرکت این جریان را نشان دادند. آنچه امروز بر سر مستغنیون حککا آمده، امروزها بر سر تشکیلات هواداران حزب در ایتالیا و تعدادی دیگر آمده. اسناد مربوط به این وقایع در «پیک اترناسیونالیستی» شماره ۲ معرفی شده است.

افزون بر آن، به هنگام عروج خاتمی به قدرت، جایگاه مواضع نیروهای چپ و از جمله حککا در پیک اترناسیونالیستی مورد بررسی قرار گرفت. همانجا بود که از حزب کمونیست کارگری چون «نسخه چپ سازمان مجاهدین در کمپ ضدانقلاب» یاد شد. لیلا دانش بدلیل شوک ناشی از گشوده شدن چشمهایش، فاصله زمانی بیست ساله میان آغاز و پایان فاجعه را فراموش کرده است. در اینجا یک پاراگراف از مقاله «صف ارایه بورژوازی در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران» در باره حککا نقل میشود:

«حزب کمونیست کارگری نیز همانند نزدیکان اپوزیسیونی خویش سخن از فراهم شده زمینه مبارزه از طریق انتخابات میراند. این راست است. حقیقتی است که همه نیروهای طیف اپوزیسیون بنابر ماهیت طبقاتی خود تکرار میکنند. اما طبقه کارگر و مردم باید بدانند که مبارزه مورد نظر این احزاب نه مبارزه کارگران و مردم بلکه رقابت سیاسی این نیروها جهت کسب قدرت و

میراند که گویا پیش از هر مرزبندی فکری و برنامه ای محتاج یک انتقال طبقاتی است. از «تلاش برای ایجاد حزب سوسیالیستی کارگری» میگوید که حاصل انتقال «مارکسیسم» (کدام مارکسیسم؟) بدون طبقه کارگر است. مانیفست مقدم مانیفستی است علیه حزب کمونیستی، علیه برنامه و تشکل انقلابی کارگری. تشکلی که تنها به هنگام شکسته شدن سیطره ایدئولوژی طبقه حاکم بر جنبش کارگری میتواند به سازمان یا حزب بزرگ توده ای مبدل شود. رضا مقدم در بیانیه خود نه به مواضع و تاریخ تائونی حککا بلکه به کمونیستها حمله میکند. او هویت طبقاتی حزب را در مقابل ماهیت طبقاتی (برنامه ای) آن مینهد و با تکرار اموخته های بغایت بورژوازی خود در مکتب مارکسیسم کارشناسان سیستم سیاسی سرمایه خاک برچشم مبارزان جنبش کارگری می باشد. او در پی تکرار راه گذشته به طریق دیگر است. از همین رو نیز در مانیفست خود میلی به نقد، راهی که به ابتدال کنونی منتهی شده نشان نمیدهد. این بیانیه انجا که سخن از مشکلات کنونی و آینده حزب است همه منتقدین و معترضین حککا را از هرگونه کار جدی نظری و «بدعت گذاری علمی» برحذر میدارد. زیرا که این مسائل و مشکلات نه بازتاب تناقضات مارکسیسم بورژوازی و مواضع برنامه ای حککا، بلکه «عوارض و پیامدهای معضلی بمراتب عمیق تر و آن شکست در انجام یک انتقال طبقاتی است»:

«مسائل و مشکلات کنونی و آینده این حزب را ابتدا نمیتوان در خود بررسی کرد. اینها همه عوارض پی آمدهای معضلی بمراتب عمیق تر و آن شکست در انجام یک انتقال طبقاتی است. راه غلبه بر این مشکلات نیز نه در کشف مجدد این با آن حکم تئوریک است، و نه بطریق اولی در بدعت گذاری نظری و عملی است. تنها راه گفتن صریح حقیقت و از نو آغاز کردن است»

مارکسیسم رضا مقدم زائده در حال زوال نئوستالینیسمی است که در انتهای یک بن بست ره به انفجار سیاسی سپرد. مانیفست او نیز دیوار دفاعی است برای ممانعت از نقد علمی میانی نظری تاریخی حککا. بنیادهای فکری و تاریخی این مانیفست بر مارکسیسم جنگ سرد استوار است.

ادامه دارف

رقابت سیاسی این نیروها جهت کسب قدرت و سازماندهی ماشین دولتی است. مبارزه مورد نظر حزب کمونیست کارگری، مبارزه ای است علیه طبقه کارگر. برای پیشروی چنین مبارزه ای برای پیشروی چنین مبارزه ای وجود احزاب شایسته ضروری است. احزابی که شاهرکهای حیاتی آنان از نگاههای تجارتنی و بانک های سرمایه داری میگذرد و قادرند در بمباران تبلیغاتی «مردم» و جلب آراء، حرفان خود را مغلوب سازد. این احزاب همچنین به بهره گیری از تکنیک های جاری روابط عمومی برای ارتقاء شهرت «چهره های انتخاباتی» و کسب مقبولیت در سیستم سیاسی موجود و نهادهای بین المللی آن نیاز دارند. حزب کمونیست کارگری که نسخه چپ سازمان مجاهدین در کمپ ضدانقلاب است نمونه بارز چنین احزابی است».

۳- سوفیسم یک جریان فلسفی پیشا سقراط است که در سالهای ۴۰۰ پیش از میلاد مکاتب فلسفی طبیعت گرای عصر خود را تحت تاثیر قرار داد. در مقابل تلاش فلاسفه اتن برای توضیح پیدایش هستی و دست یافتن به حقایق، سوفیست ها اعلام کردند که حقیقت عینی وجود ندارد. حقیقت آن است که یک سخنور ورزیده، انرا اثبات میکند. آنان در میدان شهر به عضوگیری جوانان «آزادگان» پرداخته و با دریافت وجهه معینی فن استدلال متضاد و سخنوری (رتوریک) را به آنان می اموختند.

توضیح

ادامه مقاله های «اتحادیه ها بر علیه طبقه کارگر» و «ملت یا طبقه» را در شماره های اتی نشریه پی خواهیم گرفت.

با کمک های مالی خود به انتشار و ادامه کاری نشریه پیک اترناسیونالیستی یاری رسانید.

چگونه تروتسکیست‌ها کارگران را به کشتار امپریالیستی کشاندند

How the Trotskyists sent workers into an imperialist massacre

برگرفته از: نشریه جریان کمونیست بین المللی — ترجمه: م شهرام

متن اصلی از: نشریه "انترناسیونالیسم"، شماره ۲۶، ۱۵ سپتامبر سال ۱۹۴۷

ساخته و عیان کردن کامل ماهیت ایدئولوژی تروتسکیستی را بسیار دشوار می‌سازد. هر کسی که مابین سالهای ۴۵-۱۹۳۹ به نحوی در ارتباط با تروتسکیست‌ها بوده، می‌تواند تایید کند که احساسات غالب بر آنها با انتخاب میان "بد و بدتر"، مبارزه علیه "اشغال بیگانگان"، و "علیه فاشیسم" تعیین می‌شد، نه با دفاع از اتحاد جماهیر شوروی. این همان چیزی است که مشارکت آنان را در "جبهه‌های مقاومت"، FFI، و "ارتش آزادیبخش" توضیح می‌دهد. PCI تروتسکیست در فرانسه بخاطر نقش خود در به اصطلاح «اعتلای رهاییبخش خلقی»، از طرف دیگر بخش‌ها در کشورهای دیگر، مورد قدردانی قرار گرفت. ما می‌توانیم این رضایت‌خاطر را، که ممکن است از فریب کاری درباره "اهمیت" نقش‌شان بدست آورند، به آنها وا گذاریم. بگذارید تا ما فقط اهمیت سیاسی اینچنین تریکاتی را بخاطر بسپاریم.

برخورد تروتسکیسم به امپریالیسم

چه معیاری برای برخورد انقلابی در مواجهه با جنگ امپریالیستی وجود دارد؟ انقلابیون بعنوان نقطه عزیمت در نظر می‌گیرند که اقتصاد جهانی، مرحله امپریالیستی را بگونه یک مجموعه شامل می‌شود. امپریالیسم یک پدیده ملی نیست. در این مرحله، هیچگونه جنگ ملی نمی‌تواند وجود داشته باشد. ساختار امپریالیسم جهانی، ساختار هر جنگی را تعیین می‌کند. در دوران امپریالیسم هیچ جنگ "مترقی" وجود ندارد، فقط انقلاب اجتماعی مترقی است. آلترناتیو تاریخی که در مقابل بشریت قرار داده شده، یا انقلاب سوسیالیستی یا انحطاط، سقوط

تئوریک آنها نیست، بلکه پراتیک سیاسی واقعی است که از مواضع تئوریک ناشی می‌شود و در پشتیبانی ایدئولوژیکی و عملی‌شان از نیروهای درگیر در جنگ عینیت می‌یابد. مطمئناً دفاع از اتحاد جماهیر شوروی یکی از حلقه‌های اصلی در زنجیری است که پولاتاریا را به جنگ امپریالیستی مرتبط کرده است، اما این تنها مورد نیست. دیگر اقلیت‌های تروتسکیستی مانند سوسیالیست‌های چپ، و آنارشیت‌ها که از دفاع از اتحاد جماهیر شوروی دست برداشته‌اند نیز، دلایل معتبرتری از قبلی‌ها نداشتند (و کمتر از قبلی‌ها نیز تحت تاثیر ایدئولوژی بورژوازی نبوده‌اند) تا مداخله‌شان در جنگ امپریالیستی را توجیه کنند. برای بعضی‌ها این "دفاع از دمکراسی" بود، برای دیگران "مبارزه علیه فاشیسم" یا "رهایی ملی"، و یا حتی "حق تعیین سرنوشت".

برای همگی آنان این، یک مسئله انتخاب میان "بد و بدتر" بود که آنان را مجبور به مداخله در جنگ یا "جبهه‌های مقاومت" به نفع یک بلوک امپریالیستی، بر علیه بلوک امپریالیستی دیگر نمود.

همانطوریکه الان دیدیم، تروتسکیسم احتیاجی به موضع دفاع از اتحاد جماهیر شوروی ندارد تا جوهر ایدئولوژیکی‌اش را برملا سازد. گرچه دفاع از اتحاد جماهیر شوروی، شرکت در جنگ و استعار از زیر عبارت پردازیهای انقلابی کاذب را برایشان بی‌اندازه آسان می‌کند، اما، در درعین حال، ماهیت بنیادین تروتسکیسم را تیره و تار

خطای جدی و رایجی است که بیاندیشیم آنچه که تروتسکیست‌ها را از انقلابیون جدا می‌کند همان دفاع سابق‌شان از اتحاد جماهیر شوروی است. مطمئناً این موضعی است که به بهترین و روشنترین نحوی نابینایی تروتسکیسم را به نمایش می‌گذارد، ولی اشتباه بزرگی خواهد بود اگر فقط همین نکته را ببینیم. این در نهایت میبایست، عمومی‌ترین و کاملترین مواضع تروتسکیسم در نظر گرفته شود.

اگر ما، روی این نکته خیلی پافشاری می‌کنیم، بخاطر اینست که انسانهای بسیار زیادی وجود دارند که با رویت نشانه‌های مشهود بیماری وحشتزده شده ولی با محو ظاهری این نشانه‌ها به آسانی آرام شده‌اند. آنها فراموش می‌کنند که خلاصی از نشانه‌های بیماری، ضرورتاً به معنای مداوای آن نیست. برای اثبات این امر، تنها احتیاج به طرح داغ‌ترین سوال داریم که هیچ راهی برای در رفتن باقی نمی‌گذارد. سوالی که بیرحمانه مواضع پرولتری را به مقابله با مواضع بورژوازی وامی‌دارد: در مقابل یک جنگ امپریالیستی چه برخوردی باید داشت؟

ما چه می‌بینیم؟ تمامی گروه‌های تروتسکیستی با یک شعار یا شعار دیگری در جنگ امپریالیستی شرکت نموده‌اند.

دفاع از اتحاد جماهیر شوروی معیار اصلی تعلق تروتسکیسم به کمپ بورژوازی نیست. بی‌فایده است که با استناد به بیانات مختلف ضد جنگ، تروتسکیست‌ها تلاش کنند تا ما را انکار نمایند. ما اینها را بخوبی می‌دانیم. نکته مهم رجزخوانی

به بربریت از طریق انهدام ثروتی که بشریت انباشته است، نابودی نیروهای مولد و کشتار بی‌وقفه پارتلاریا در رشته جنگ‌های بی‌پایان منطقه‌ای و گسترده.

از این رو، انقلابیون معیار طبقاتی را، در ارتباط با تحلیل‌شان از تکامل تاریخی جامعه، مطرح می‌کنند.

بینیم که تروتسکیسم این سوال را به لحاظ تئوریک چگونه طرح می‌کند:

«و اما نه اینکه هر کشوری در جهان امپریالیست است. بر عکس، بیشتر کشورها خود قربانیان امپریالیسم هستند. مطمئناً برخی کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره تلاش خواهند کرد که از جنگ استفاده کرده و خود را از یوغ برده‌داری رها سازند. برای آنان، این نه یک جنگ امپریالیستی بلکه رهائیبخش‌گرایانه خواهد بود. وظیفه پارتلاریای بین‌المللی باری دادن به کشورهای تحت ستم در جنگ علیه کشورهای ستمگر خواهد بود...»
(برنامه انتقالی، بخش «سازو علیه امپریالیسم و جنگ»)

نقش ضدانقلابی تروتسکیسم در جنگ جهانی دوم

تنها بورژوازی یک کشور غالب، امپریالیستی است. امپریالیسم یک مرحله سیاسی - اقتصادی کاپیتالیسم جهانی نیست. بلکه، مادامیکه دیگر کشورهای کاپیتالیستی (حتی اکثر آنها) امپریالیست نیستند، امپریالیست فقط مرحله‌ای از کاپیتالیسم در بعضی کشورها است. بدین ترتیب، معیار تروتسکیستی به دوره تاریخی که ما در آن زندگی می‌کنیم متصل نشده است و ذهنیتی که از امپریالیسم خلق می‌کند انتزاعی است و از این رو نادرست.

تنها بورژوازی یک کشور غالب، امپریالیستی است. اگر ما این وجه تمایزهای بی‌معنی و رسمی را بکار ببریم، هر کشوری در دنیا در حال حاضر حداقل از لحاظ اقتصادی تحت سلطه یکی از این دو کشور می‌باشد: ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی.

آیا می‌بایست این نتیجه را بگیریم که فقط

بورژوازی این دو کشور امپریالیستی هستند و دشمنی پارتلاریا نسبت به جنگ، تنها میبایست در این دو کشور بیان شود؟

اگر مواضع تروتسکیست‌ها را بهتر دنبال کنیم و روسیه را هم از لیست خارج نماییم، چرا که بنا به تعریف‌شان روسیه یک کشور امپریالیستی نیست، به این حرف پوچ می‌رسیم که: تنها کشور امپریالیستی در جهان، آمریکا است. این مورد ما را به نتیجه آرامش‌بخش سوق می‌دهد، اینکه وظیفه پارتلاریا این است که به تمامی ملت‌های دنیا که «غیرامپریالیست» و «تحت ستم» هستند یاری رساند. بینیم که این وجه تمایز تروتسکیستی در عمل چگونه ابراز شده است.

فرانسه در سال ۱۹۳۹ یک کشور امپریالیستی است: و تروتسکیسم شعار «شکست‌طلبی انقلابی» را می‌دهد. فرانسه در سالهای ۴۵-۱۹۴۰ اشغال شده: اینک دیگر فرانسه نه یک کشور امپریالیستی بلکه کشور «تحت ستم» می‌باشد. جنگ آن یک جنگ رهائیبخش بوده و وظیفه پارتلاریا پشتیبانی از این مبارزه است. بسیار خوب. اما به ناگهان، این آلمان است که در سال ۱۹۴۵ تبدیل به یک کشور «اشغال‌شده» و «تحت ستم» می‌شود. بنابراین، وظیفه پارتلاریا الان حمایت از مبارزه «رهائیبخش» آلمان علیه فرانسه است. و آنچه که در مورد فرانسه و آلمان صادق است به همان نسبت درباره دیگر کشورها نیز صادق است: ژاپن، ایتالیا، بلژیک و غیره. بما فقط درباره کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره نگوئید. در دوران امپریالیسم، هیچ کشوری در رقابت سبانه مابین امپریالیست‌ها نه شانس و نه توان آن را دارد تا پیروز شود، در واقع تبدیل به یک کشور «ستمدیده» می‌شود (بمانند آلمان و ژاپن، یا در سمت دیگر، چین).

بنابراین تنها وظیفه پارتلاریا، مطابق با فرامین تروتسکیست‌ها، پریدن از یک طرف ترازوی امپریالیستی به طرف دیگر خواهد بود و اینکه خود را برای آنچه که تروتسکیست‌ها «کمک به

یک جنگ عادلانه و مترقی» (همان منبع) می‌نامند، قربانی کنند.

ویژگی پایه‌ای تروتسکیسم در اینست که در هر شرایطی به پارتلاریا نه مقابله با بورژوازی و راه حل طبقاتی علیه آن، بلکه انتخاب میان دو صورتبندی کاپیتالیستی را پیشنهاد می‌کند: مابین بورژوازی فاشیستی و ضدفاشیستی، «مرتجع» و «دموکراتیک»، «سلطنتی» و «جمهوری»، جنگ امپریالیستی و جنگ «عادلانه و مترقی».

با همین انتخاب ابدی و ازلی «بد و بدتر» بود که تروتسکیست‌ها در جنگ امپریالیستی شرکت نمودند، نه در نتیجه لزوم دفاع از شوروی.

تروتسکیست‌ها قبل از شرکت در جنگ جهانی دوم، در جنگ اسپانیا (۳۸-۱۹۳۶) در دفاع از جمهوری اسپانیا علیه فرانکو، و سپس در حمایت از چین تحت حاکمیت چیان کای‌چک، علیه ژاپن شرکت کردند.

لذا، حمایت از شوروی نه بعنوان نقطه عزیمت آنها بلکه نتیجه نهایی‌شان ظاهر می‌شود. یک عبارت دیگر میان عبارت‌های پلاتفرم پایه‌ای‌شان، پلاتفرمی که مطابق با آن، پارتلاریا موضع طبقاتی در جنگ امپریالیستی ندارد، این است که ظاهراً پارتلاریا باید بین صورتبندی‌های متعدد متضاد کاپیتالیستی ملی تفاوت بگذارد و حداقل یکی را که «مترقی» بحساب می‌آید، بیابد. از این رو، بعنوان یک قانون عمومی، می‌بایست به ضعیف‌ترین و عقب‌مانده‌ترین صورتبندی یاری کند: یعنی بورژوازی «تحت ستم».

این موضع، به همان مهمی و محوری بودن مسئله جنگ، تروتسکیسم را بعنوان یک جریان سیاسی، فوراً از اردوگاه پارتلاریا خارج می‌سازد و بخودی خود برش کامل هر عنصر انقلابی پارتلاریا را از آن توجیع و طلب می‌کند. پایان



جریان کمونیست بین‌المللی بر روی اینترنت:

ww.internationalism.org

پیک انترناسیونالیستی

۱ — سیستم سرمایه داری که مرحله رشد و صعود آن تا پایان قرن نوزدهم بطول انجامید با جنگ جهانی اول وارد دوره انحطاط خود گردید که با تغییراتی در کارکرد این سیستم (اشکال بروز بحران) و ساختار روبنایی آن توأم بود.

۲ — روند ادغام ساختارهای اجتماعی و دولتی بمثابة نمودی از دوران انحطاط و مغری برای خروج این سیستم از بحران در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد این روند با قدرت گیری فاشیسم در آلمان و ایتالیا، استالینسم در روسیه اوج یافته و بصورت گرایش جهانشمول سرمایه به دولتی شدن درمترویل و پیرامون، در بعد از جنگ جهانی دوم تثبیت گردید.

۳ — جنگهای جهانی اول و دوم بمثابة تنها آلترناتیو برای خروج سرمایه داری از بحران های گذشته خود در مرحله زوال بود. تداوم بحران دهه هفتاد پس از جنگ جهانی دوم، موجب اوجگیری جدال جناحهای امپریالیسم جهت دستیابی به بازارهای جدید بصورت جنگهای ملی و منطقه ای، فروپاشی جناح چپ طبقه حاکم و بالاخره نهاجیم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر گشته است. سرنوشت جامعه بشری در شرایط کنونی در گرو سرنوشت طبقه کارگر بمثابة تنها نیروی انقلابی عصر حاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی است.

۴ — اتحادیه های کارگری که در دوران رشد و ترقی سرمایه داری، سازمانهای مبارزه طبقاتی بودند، در عصر حاضر تبدیل به ارگانهای کنترل و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری توسط طبقه حاکم و جناحهای مختلف آن شده اند. در دوران کنونی امکان بازیگری این تشکلهای توسط طبقه کارگر و یا اصلاح و تبدیل آنها به سازمانهای مستقل کارگری از میان رفته است.

۵ — شرکت در نمایشات انتخاباتی و یا پارلمانی در عصر زوال و فروپاشی سرمایه داری تحت عناوینی چون استفاده از تربیون بورژوازی با "انهدام انقلابی پارلمان از درون" نهایتاً به تقویت توهمات پارلمانتاریستی و سردرگمی طبقه انقلابی منجر میشود.

۶ — کلیه جنبش های ملی عرصه ای از کشمکش جناحهای مختلف امپریالیسم بوده و نهایتاً در سرنوشتی ملی به معنای شرکت در جنگهای ارتجاعی و اقدامی ضد انقلابی میباشد.

۷ — معضلات متعدد اجتماعی نظیر ستم های جنسی و نژادی جزئی از موجودیت نظام کنونی بوده و دائماً توسط آن بازتولید میگردد. ایجاد انجمنها و یا سازمانهای ویژه که پایه های واقعی این معضلات (سیستم سرمایه داری) را مورد هدف قرار نمیدهند نه تنها در خدمت حل این معضلات قرار نمیگیرد بلکه از طریق تقسیم طبقه کارگر به گروههای متفرق جنسی و نژادی، موجب تضعیف مبارزه طبقاتی میگردد.

۸ — انقلاب اکتبر روسیه با شکست انقلاب آلمان و انزوای حکومت شوراهای از یکسو و انحطاط حزب بلشویک از طریق تسلط استالینسم و سرکوب اپوزیسیونهای چپ از سوی دیگر دچار شکست قطعی شد. پس از انحطاط حزب بلشویک و بین الملل کمونیستی، کلیه احزاب باصطلاح چپ و کمونیست در خدمت پیرویه ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی قرار گرفته و تبدیل به چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری شدند.

۹ — کلیه دول باصطلاح سوسیالیستی تاکتونی (چین، کره شمالی و آلبانی، کوبا و...) که از طریق جنبش های ملی و توده ای شکل گرفتند، تجلی بحران و بربریت سرمایه داری و نهادهای ضدانقلابی بوده و میباشند.

۱۰ — حزب طبقه کارگر در هیچ دورانی نمیتواند جانشین طبقه در مبارزه طبقات گردد. وظیفه حزب نه قبضه کردن قدرت سیاسی به نیابت از طبقه کارگر بلکه دخالت سازمانیافته در جنبش کارگری در مقیاسی جهانی و تعمیم آگاهی طبقاتی و بالاخره دفاع از برنامه کمونیستی تا زمان محو طبقات است.

۱۱ — شیوه تولید سرمایه داری در ایران که بعد از رفم ارضی تبدیل به شیوه مسلط تولیدی گشت، از همان بدو پیدایش خود بصورت سرمایه داری دولتی پدیدار شد و دولت مالک اصلی وسایل و منابع تولید سرمایه بود. این ساختار در بعد از شکست قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) و به حاکمیت رسیدن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی تقویت شد و همانند دیگر نمونه های سرمایه داری دولتی در کشورهای پیرامونی (عراق - سوریه - الجزایر و...) تجلی بربریت سرمایه داری در عصر احتضار آن هستند.

۱۲ — ناهمگونی ساختارهای اقتصادی اجتماعی ایران که بصورت ناکامل بودن ارگانها و عوامل تولید، همزیستی روابط کهن در دل مناسبات سرمایه داری و وسعت صنایع کارگاهی و اقشار خرده بورژوازی تجلی یافته، یک مشخصه اساسی سرمایه داری پیرامونی است. این ویژگی نه تنها موجب جایگزینی انقلاب بورژوایی (دمکراتیک) با انقلاب سوسیالیستی نمیکردد، بلکه ضرورت حل ندایف دمکراتیک بوسیله انقلاب پرولتری را در این دوران به ثبوت میرساند. لذا ارائه هرگونه برنامه سیاسی که منکر ضرورت انقلاب اجتماعی در ایران (بمنابه حلقه ای از انقلاب جهانی) گردد بلحاظ عینی دفاع از نظام بردگی مزدی است.

۱۳ — پس از اولین حزب کمونیستی (برهبری سلطانزاده) در ایران، تاکنون هیچ جریان کمونیستی وجود نداشته است. کلیه احزاب و سازمانهایی که هم اکنون تحت عناوین کمونیست و کارگر فعالیت میکنند، چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب هستند.